

یک لیوان تصمیم خنک

انسان از آغاز آفرینش علاقه زیادی به نمادسازی داشته است. مثلاً برای او، از گذشته‌های دور شیر نماد «قدرت»، سیب نماد «عشق» و مار نماد «سلامتی» بوده است. تا جایی که اگر کسی مریض می‌شد، می‌گفتند، «بی‌مار» شده است. حتی امروز نیز در بسیاری از کشورها مار نماد دارو و درمان است.

حال که امسال، سال مار نامیده شده است، بد نیست نگاهی بیندازیم به یک ویژگی جالب مار؛ یعنی پوست‌اندازی.

مارها وقتی رشد می‌کنند، دیگر در پوست سابق خود نمی‌گنجند. با کشیدن بدن خود به سنگ‌های نوک تیز و تنه درختان، سعی می‌کنند خود را از پوست تنگ قدیمی برهانند و به رشد خود ادامه دهند.

دوستان جوان، گاهی پوسته‌هایی نامرئی درک و بینش ما آدم‌ها را نیز در میان می‌گیرند؛ پوسته‌هایی از جنس عادت‌های قدیم که مانع رشد کافی ما می‌شوند. شاه‌کلید رهایی از این پوسته‌ها، آگاهی درباره آن‌هاست. خوب است در فصل زیبای بهار ما هم قدری به پوسته‌های احتمالی خود فکر کنیم. ببینیم دور انداختنی هستند یا نه. اگر روحمان تشنه پرواز و رهایی از عادت‌های پیشین است، چرا به یک لیوان تصمیم خنک میهمانش نکنیم؟

همچنین، بیایید یاد کنیم از همه معلمان مهربانی که تا امروز در پوست‌اندازی‌های روح ما نقش مهمی داشته‌اند. فراموش نکنیم، بهترین هدیه برای آن‌ها این است که شاهد پوست انداختن و شکوفایی ما باشند.

حبیب یوسف‌زاده



مدیر مسئول: محمد ناصری

سرپرست: محمدعلی قربانی

شورای کارشناسی: علیرضا متولی،

حسین امینی‌پویا، ناصر نادری،

حبیب یوسف‌زاده

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

ویراستار: بهروز راستانی

طراح گرافیک: ایمان اوجیان

شمارگان: ۱۳۰۰۰ نسخه

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر

شمالی، پلاک ۲۶۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴

تلفن: ۸۸۴۹۰۹۶ - ۸۸۳۰۱۴۷۸

شماره تلفن پیام‌گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲

نشانی امور مشترکین: تهران - صندوق پستی

۷۷۳۳۶۵۵-۶ تلفن: ۱۶۵۹۵/۱۱۱



پرجمعیت‌ترین قلب دنیا

پرویز شاپور، پدر کوتاه‌نویسی
و کاریکلماتور فارسی، پنجم
اسفندماه سال ۱۳۰۲ شمسی
در قم - به قول خودش - و در
تهران - به قول شناسنامه‌اش -
از در ورودی زندگی وارد شد...

۲۰ دفتر کاهی

۲۴ قول مردانه

۲۶ پیشنهاد

۲۸ تقویم تاریخ

۳۰ گردونه ریاضی

۳۱ Estamboli Polo

۳۲ سینمای رشد



۴ فرآورده‌های فضا

۶ مادر م معلم من است

۸ جاذبه طبیعی

۱۰ فوتبال با چوب‌دستی

۱۲ قلب مصنوعی

۱۴ پرواز در تاریکی

۱۶ زنگ تفریح

۱۹ طنز منظوم



تراش زیبایی

می‌خواهید سنگ‌های قیمتی

را تراش دهید؟

۲

تراش زیبایی

می خواهید سنگ های قیمتی را تراش دهید؟

توی دنیا انواع و اقسام شغل ها وجود دارد؛ شغل های دهان پرکنی که همه ما جذب آن ها می شویم و گاهی بدون هیچ گونه علاقه ای می رویم سر وقت آن ها. توی دنیا انواع و اقسام شغل ها وجود دارد. شغل هایی که هیچ کدام امن نمی شناسیمشان و حاضر نیستیم برویم سروقششان. اما آدم هایی هستند که بسیار شجاع اند. آن ها ریسک می کنند و جالب اینکه هیچ وقت هم پشیمان نمی شوند. آن ها دو سال، فقط دو سال درس می خوانند و خیلی زود وارد بازار کار می شوند. این شماره: فاطمه رنجبر، فاطمه رباطی

اگر شما تا به حال یک الماس واقعی را از نزدیک ندیده اید، عوضش فاطمه رنجبر و فاطمه رباطی دیده اند. در هر حال شغلشان این است. قرار است تا ابد با انواع و اقسام سنگ ها سروکله بزنند. خدا را چه دیده اید، شاید به زودی زود قرار شود الماس را هم تراش دهند. البته این چیزها برای آن ها عادی است؛ آن هم وقتی مشتمل مشتمل سنگ گران قیمت را در دستشان می گیرند. همه چیز به همین سادگی است. فاطمه رباطی یک دستگاه تراش خریده و توی خانه مشغول کار شده است. هم درس می خواند هم کار می کند. فاطمه رنجبر هم چون پدرش مغازه داشته، چند دستگاه خریده است و کارت ویزیت چاپ کرده و پس از آن کارش را شروع کرده. هر دوی آن ها می گویند: «ما از اول هم سنگ ها را دوست داشتیم، اما هیچ وقت امکان این کار برای خانم ها نبود.»

فاطمه رنجبر می گوید: «من همیشه وقتی کنار دریا می رفتم سنگ جمع می کردم. آخر سر هم که مشغول به کار شدم، از آن سنگ ها استفاده کردم. آن ها را به گوشواره تبدیل کردم.»

● اصلاً چه شد که وارد این رشته شدید؟

رباطی: «آدم در هنرستان ثبت نام کنم، دیدم برای اولین بار چنین رشته ای را برای دخترها گذاشته اند. خوشم آمد و ثبت نام کردم.»

رنجبر: «من اول در رشته نظری ثبت نام کردم. بعد تغییر عقیده دادم و تصمیم گرفتم به هنرستان بیایم. مدیر مدرسه هم این رشته را به من معرفی کرد. اول اول نمی دانستم که این ریسک را بکنم یا نه. اما کردم و خوش بختانه موفق هم بودم.»

● حالا این رشته همان طوری هست که فکر می کردید؟

رباطی: «ما فکر می کردیم تراش راحت است یا فقط در چند نوع محدود است، اما اصلاً این طور نیست.»

● یعنی شما فقط سنگ ها را برای تهیه انگشتر و گردن بند نمی تراشید؟

رنجبر: «نه. ما سرمه دان، اشک، نخل و خیلی چیزهای دیگر هم درست می کنیم.»

● و مجبورید همه نوع سنگی را هم بتراشید؟

رباطی: «ما با همه نوع سنگ و تراش آن ها آشنا شده ایم. اما بیشتر روی چند نوع سنگ



کار می کنیم.»

● از روزهای اول کارتان بگوئید.

رنجبر: «من خیلی اشتباه می کردم، چون می ترسیدم. اما معلم مان گفت این کار هم مثل ماشین سواری، اولش ترس دارد. بعد هم باید احتیاط کرد. آن اوایل یکبار دستگاه دستم را برید. اگر حواسم نبود، انگشتم قطع می شد.»

● اما در عوض درآمدش بالاست.

رباطی: «درآمد این کار به سنگش بستگی دارد و اینکه آن را چه طور تراش بدهی. مثلاً خیلی ها عقیق یمنی را دوست دارند.»

رنجبر: «یا خیلی ها دنبال سنگ های ماه تولد هستند.»

● حالا اصلاً توی این رشته جز تراش سنگ ها چه چیزهای دیگری یاد می گیرید؟

رباطی: «انواع سنگ ها را می شناسیم و با خاصیت آن ها آشنا می شویم. با بازاریابی هم آشنا می شویم یا حتی می فهمیم کدام سنگ متعلق به کجای دنیاست.»

● ابزار کارتان چیست؟

رباطی: «جز دستگاه؟»

● بله.

رباطی: «عینک، ماسک و هدفون.»

● یعنی صدای دستگاه اذیت کننده است؟

رباطی: «به مرور زمان بله.»





● و حالا خوش حالید؟

هر دو با هم: «البته!»

● شغل شما مشکلی هم دارد؟

رباطی: «جز خطرناک بودن دستگاه‌ها؟»

● بله.

رباطی: «حساسیت هم هست. بعضی‌ها به سنگ‌ها حساسیت دارند و یا اینکه خود سنگ‌ها حساسیت‌زا هستند. مثلاً جاسبر یکی از آن سنگ‌هاست.»

● نمی‌شود دستکش دست کرد؟

رباطی: «نه.»

فاطمه رنجبر و فاطمه رباطی در مشهد زندگی می‌کنند؛ جایی که فیروزه و لاجورد در آن موج می‌زند. آن‌ها جزء اولین کسانی هستند که در این شهر دلشان را به دریا زده‌اند و وارد رشته‌ای جدید شده‌اند. آن‌ها از صبح تا شب با عقیق یمنی، عقیق خراسانی، جاسبر، آمیتیست، ذر کوهی و انواع و اقسام سنگ‌ها سروکار دارند.

● آرزویتان در کارتان چیست؟

رنجبر: «آرزو دارم بتوانم روی پای خودم بایستم. آرزو دارم وضعم آن‌قدر خوب شود که به‌زودی ماشین و خانه بخرم.»

رباطی: «آرزو دارم پیشرفت کنم. دلم می‌خواهد بزرگ‌ترین تراشکار خانم ایران بشوم.»

رباطی: «یک ست کامل از آمیتیست.»

● حتماً این سنگ‌ها را از همه سنگ‌ها

بیشتر دوست دارید؟

هر دو با هم: «بله.»

● سنگ‌های گرانی‌اند؟

«بله.»

● و قضیه این‌طوری است که سنگ را به

شما می‌دهند و شما دنبالش نمی‌روید؟

«بله.»

● کارتان سخت نیست؟

رباطی: «به‌دقت نیاز دارد.»

● دلتان می‌خواهد الماس داشته باشید؟

رنجبر: «۲-۳ سالی هست که این موضوع را دوست دارم.»

● تراش الماس سخت است؟

رباطی: «بله، دقت بالایی لازم دارد.»

● حالا که با این همه سنگ در ارتباطید،

دیگر حسی به آن‌ها ندارید؟

رنجبر: «اتفاقاً چرا. وقتی یک سنگ معمولی را به سنگی زیبا تبدیل می‌کنی، خیلی لذت‌بخش است.»

● فکر می‌کردید روزی شغلتان بشود

این؟

رنجبر: «من از بچگی معلمی را دوست داشتم.»

رباطی: «من هم دلم می‌خواست آتش‌نشان شوم.»

● حالا که می‌گویید کار می‌کنید،

چه‌طور ممکن است که عده‌ای به شما

اعتماد کرده باشند؟

رنجبر: «راست می‌گویید. اما خب اولین بار به من ۱۱۲ تا عقیق یمنی دادند و پرسیدند: ما چطور می‌توانیم به تو اطمینان کنیم؟» من هم گفتم حالا من کارت مهارت دارم و دوست دارم وارد بازار کار شوم. اگر بخواهم این اتفاق بیفتد، باید خوب کار کنم. بعد که اولین کار را تحویل دادم، به من اطمینان کردند و خود مشتری اولم معرف من شد.

● شما دارید با بازار مشهد کار می‌کنید.

این کار سخت نیست؟

رباطی: «خب هنوز این نگاه هست که شغل ما مردانه است، اما وقتی به تو اعتماد کنند قضیه حل است.»

یکی از کارهای روزمره فاطمه رنجبر و فاطمه رباطی عکس گرفتن از طلا و جواهر است. آن‌ها می‌گویند وقتی به خیابان می‌روند، دم طلافروشی‌ها می‌ایستند و خوب به تراش سنگ‌های آن‌ها دقت می‌کنند.

گاهی هم می‌شود که سنگ‌هایی را که تراش می‌دهند، بسیار دوست دارند و دلشان نمی‌آید از آن‌ها دل بکنند.

● تا به حال برای خودتان هم چیزی درست کرده‌اید؟

رنجبر: «بله، یک توگردنی و گوشواره از لاجورد.»



فراورده‌های فضا

جمعه، ۶ اردیبهشت

ماه‌گرفتگی جزئی

البته این ماه‌گرفتگی خیلی خیلی جزئی است و در اوج گرفتن، چیزی کمتر از یک درصد ماه پوشیده خواهد شد. اما به هر حال بد نیست که بامداد جمعه (یعنی پنجشنبه شب) نگاهی به ماه بیندازید. در ساعت ۲۴ دقیقه بامداد این ماه‌گرفتگی آغاز می‌شود و ۱۳ دقیقه بعد به اوج می‌رسد. در نهایت هم در ساعت ۵۱ دقیقه بامداد پایان خواهد یافت.

زمانی که نوشته شده، تقریباً برای تمام نقاط ایران درست است!

گزارش نجومی

فراورده‌های جانبی فضایی

شاید برای شما هم این سؤال پیش آمده باشد که صرف وقت و هزینه برای اکتشافات فضایی چه فایده‌ای دارد. البته یکی از مهم‌ترین دلایل این فعالیت‌ها، قطعاً حس کنجکاوی بشر است. اما جالب است که پژوهش‌های فضایی کاربردهای دیگری هم در زندگی ما داشته‌اند. حتی اگر از ایستگاه‌های ماهواره‌ای که برای مخابرات و هواشناسی ضروری‌اند بگذریم، به فراورده‌های جانبی زیادی برمی‌خوریم.

خیلی از فناوری‌هایی که اولین بار برای استفاده در فضا طراحی شده‌اند، با کمی تغییر و اصلاح برای زمینی‌ها هم به درد بخور هستند. جالب این است که خیلی اوقات کاربردهای آن‌ها در زندگی زمینی ارتباط چندانی به استفاده فضایی آن‌ها ندارد.

خوشه کروی M۹

به مجموعه‌های نسبتاً کروی از ستاره‌ها، خوشه کروی می‌گویند. در حدود ۱۵۰ تا ۱۶۰ خوشه کروی در کهکشان راه شیری می‌شناسیم. در بین آن‌ها M۹ که ۲۵ هزار سال نوری از ما فاصله دارد، به‌شدت به مرکز کهکشان نزدیک است.

این نزدیکی تا حدی است که اثرات گرانشی مرکز کهکشان، در حال تغییر دادن قیافه ظاهری M۹ است.



۱- پمپ انسولین

رابرت فیشل، مخترع پمپ انسولین، یک دانشمند فضایی بود. وقتی پمپ انسولین در بدن قرار می‌گیرد، مقدار مشخصی انسولین آزاد می‌کند. سازوکار این پمپ براساس فناوری مورد استفاده در سفینه «وایکینگ» طراحی شد. این سفینه روی مریخ فرود آمد.

۲- لباس اسکی

بعضی از لباس‌هایی که اولین بار برای محافظت از فضاوردان طراحی شده بودند، اکنون در پیست‌های اسکی استفاده می‌شوند. مثلاً کلاه‌های ضدمه اولین بار برای «آپولو» طراحی شدند و حالا با تغییراتی به کلاه ایمنی اسکی‌بازان تبدیل شده است. گرمایش الکتریکی و پنکه قابل تنظیم، باعث می‌شود که رطوبت و بخار درون کلاه باقی نماند.

۳- سیم‌کشی دندان

«نیتینول» آلیاژی از نیکل و تیتانیوم است. این آلیاژ اولین بار به‌خاطر برخی تجهیزات فضایی مانند آنتن‌ها توسعه یافت. این آنتن‌ها در زمان پرتاب فشرده می‌شدند تا در فضا مجدداً باز شوند. نیتینول بهترین ماده برای این کار است، زیرا بعد از خم‌شدن می‌تواند به شکل و حالت اولیه خود بازگردد. روی زمین، کاربرد نیتینول برای ایجاد فشار پیوسته روی دندان‌هاست. این موضوع باعث می‌شود که انحراف شکل دندان‌ها ترمیم شود.

۴- فروشگاه

برای دیدن یک نمونه از فناوری فضایی فقط کافی است سری به یک فروشگاه معمولی بزنید: دستگاه بارکدخوان! این دستگاه به‌سرعت از روی بارکد اجناس، قیمت آن‌ها را مشخص می‌کند. خیلی از غذاهای آماده و خوراکی‌های خشک هم نتیجه پژوهش‌های فضایی چند دهه گذشته است.

۵- پزشکی

ردپای پژوهش‌های فضایی امروزه در تمام بیمارستان‌ها دیده می‌شود؛ مثلاً پوشش بازتابنده‌ای که از آن برای حفظ گرمای بدن قربانیان تصادف استفاده می‌شود، دستگاه دیالیز کلیه برای تصفیه خون، تخت‌های مخصوص بیماران سوختگی، یا دوربین کوچکی که روی سر جراح نصب می‌شود تا دیگران بتوانند عمل جراحی را مشاهده کنند و آموزش ببینند. همه این‌ها در اثر پیشرفت فناوری فضایی توسعه یافته‌اند.

مادرم معلم من است

گفت و گو با مهسا هاشمی، بازیگر جوان

● وقتی می خواهی نقش متفاوتی بازی کنی چه چیزی کمک می کند تا موفق شوی؟

وقتی فیلم نامه ای را می خوانم دیگر مهسا را فراموش می کنم. فکر می کنم الان من تبدیل شده ام به شخصیتی که در فیلم دارم. البته به کارگردان هم بستگی دارد که چه طور صحنه را برایت توضیح دهد و چه طور از تو بخواهد که بازی کنی.

● شده است که بخواهی در فیلمی بازی کنی، اما خانواده مخالفت کنند؟

بله. برای ماه رمضان سال قبل می خواستم در سریالی بازی کنم، مادرم اصلاً موافق نبود، چون موقع امتحان های خرداد بود. ولی من دوست داشتم این نقش را بازی کنم، چون نقش متفاوتی داشتم. بالاخره هم مادرم را راضی کردم. معمولاً می دانم باید چه کار کنم.

● پس همیشه خودت نقش هایت را انتخاب می کنی؟

نه خب، کوچک تر که بودم خیلی تشخیص نمی دادم که چه نقشی را می توانم بازی کنم. به خاطر همین مادرم فیلم نامه ای را که برای من مناسب بود، انتخاب می کرد و من بازی می کردم. الان دیگر دو سه سالی است که خودم این کار را می کنم.

● یکی از کارهای سخت بازیگری گریه کردن است؟ درست است؟

خب بله، ولی اگر همان اول خودت را جای نقشت قرار بدهی و فکر کنی این من هستم که این اتفاقات را تجربه می کنم، حتماً خیلی راحت گریه می کنی.

● دوست داری خودت فیلم ساز شوی؟ البته، خیلی دوست داشتم سال قبل فیلم کوتاهی بسازم و به جشنواره رشد برسانم که

شاید شش ماه دلتان می خواهد روزی بازیگر شوید و نقش های متفاوتی را بازی کنید؛ نقش آدم های بد، نقش آدم های خوب. گریه کنید و بخندید. لباس های کهنه و پاره بپوشید و لباس های نو و زیبا و ... ما به درخواست شما بازیگر هم سن و سال خودتان را به دفتر مجله دعوت کردیم تا با هم سفری به دنیای پر از نقش بازیگری داشته باشیم. مهسا هاشمی دانش آموز سال اول دبیرستان است. از پنج سالگی بازیگری را در یک تیزر تبلیغاتی شروع کرد. و بعد از تنها یک بازی توانست به سینما راه پیدا کند. او اولین کارش را با بازی در فیلم «بهار قبل و بعد» شروع کرد و تا به حال در حدود ۳۰ فیلم و سریال بازی داشته است. فیلم سینمایی «خیابان بیست و چهارم» و سریال «وضعیت سفید»، سریال تاریخی «سرزمین کهن» (که هنوز پخش نشده است)، بعضی از این آثار هستند.

● تو از پنج سالگی بازیگری را شروع کردی. تنوع آن سن و سال بازیگری برایت سخت نبود؟

نه تا قبل از اینکه مدرسه بروم. ولی وقتی رفتم مدرسه، وضعیت فرق کرد. چون شرایط درس خواندن برای همه بچه ها یکسان است. من هم باید درس بخوانم و امتحان بدهم و هم باید برای تمرین و ضبط فیلم بروم. حتی بعضی وقت ها ممکن است نتوانم مدرسه هم بروم.

● با کدام کارگردان ها تا به حال کار کردی؟

آقایان حمید نعمت اله، سعید اسدی، کمال تبریزی، صادق کرمیان، ...

● با کمال تبریزی هم کار کرده ای؟ بله. خب من خیلی دوست داشتم که با ایشان کار کنم. یک روز دستیار آقای تبریزی برای بازی در یک سریال به من زنگ زدند. آن ها ابتدا از من تست گرفتند. وقتی من برای تست نقشم رفتم، حدود ۳۰۰ دختر آنجا بودند که همگی برای تست بازیگری در آن سریال آمده بودند. از بین آن همه فقط پنج نفر انتخاب شدند که یکی از آن ها من بودم.

● دوست داری با کدام کارگردان های

دیگر هم کار کنی؟ اصغر فرهادی، مازیار میری و مهران مدیری.

● با مهران مدیری، پس اهل طنز هم هستی؟

بله، فکر می کنم. من در فیلم های طنز بازی کرده ام، اما هیچ وقت نقش من طنز نبوده است. دوست دارم آن را هم تجربه کنم. البته طنز برای گروه سنی نوجوان خیلی کم رنگ است، ولی خب برای بزرگسالان فرق می کند.

● بازی کدام بازیگر نوجوان را دوست داری؟

همه خوب هستند، ولی من بازی علی شادمان را خیلی دوست دارم. من با علی شادمان در سریال سرزمین کهن هم بازی کردم و او را تحسین می کنم.

● نقش هایت را چه طور انتخاب می کنی؟ اول فیلم نامه را می خوانم. اگر دیدم نقشم را دوست دارم و توانایی اش را هم دارم، نقش را قبول می کنم. سعی می کنم نقش هایی متفاوتی را قبول کنم تا تجربه جدیدی به دست بیاورم. خودم را محدود نمی دانم که همیشه یک نقش آرام را بازی کنم. دوست دارم همه نقش ها را تجربه کنم.



مادرش تقدیم می‌کند. مادرم بهترین معلم من است.

● **قبل از حرف آخر، چه صحبتی با هم‌سن‌وسال‌های خودت داری؟**

اول باید بدانیم شرایطی را که داریم و در آن زندگی می‌کنیم هدیه‌ای از طرف خدا است. پس همیشه بدانیم آن چیزی که هستیم خیلی خوب است و باید برای بهتر شدن تلاش کرد. و در هر شرایطی خدا را داریم پس بگو خدا یا به خودت توکل می‌کنم و قدم در راه‌های بزرگ بگذار.

● **و حرف آخر؟**

از تمام کسانی که توی این راه به من کمک کرده‌اند تشکر می‌کنم. همین‌طور از معلم‌ها و مدیر مدرسه‌مان خانم فاطمی و دوست‌های خوبم؛ پگاه یارمحمدی، معصومه پندی، ملیکا قریشی و زهره امیری.

رسیدن به آن تلاش کنند و شاید با خیلی تلاش به نصف آنچه که می‌خواهند برسند. ولی همه آدم‌های بزرگ پشتکار دارند و مقصدهای بزرگ.

● **مقصد تو کجاست؟**

همه فکر می‌کنند من چون بازیگر هستم باید بازیگر هم بمانم و رشته بازیگری را ادامه بدهم. ولی من اصلاً چنین تصمیمی ندارم. نه اینکه نخواهم بازیگر باشم، نه. من از اینکه فیلم بازی می‌کنم، خیلی هم خوشحالم و دوست دارم در آینده بازی هم بکنم؛ ولی نه به عنوان یک رشته خاص. من دوست دارم تحصیلاتم را در رشته پزشکی اطفال ادامه بدهم.

● **جایزه هم گرفته‌ای؟**

نه. ولی اگر روزی قرار باشد مهسا جایزه بهترین بازیگر را بگیرد حتماً آن جایزه را به

نشود. اما امسال تمام تلاشم را برای این کار می‌کنم.

● **تابستان‌ها را هم مشغولی؟**

من اغلب تابستان سر کار هستم. اگر اوقات فراغتی باشد فیلم می‌بینم و کتاب می‌خوانم؛ مخصوصاً رمان. نمایش‌نامه هم می‌نویسم. یک‌بار هم در مسابقات داستان نویسی رتبه آوردم. اگر وقت بیشتری هم داشته باشم، کلاس‌های مربوط به کارم را می‌روم.

● **آدم‌های بزرگ را چگونه دیدی؟**

من توی سینما با این آدم‌ها کار کرده‌ام و می‌دانم که آدم‌هایی که ما الان می‌بینیم معروف شده‌اند و آدم‌های بزرگی هستند، خیلی خیلی تلاش کرده‌اند. همیشه آدم‌های بزرگ مقصدهای بزرگ هم دارند؛ مقصدهایی که پایانی هم ندارند چون همیشه به جایی فکر می‌کنند که باید خیلی برای





جاذبه طبیعی

در شماره قبل گفتیم ارتباط دختر و پسر رابطه‌ای میان فردی است که گاه به دلیل شرایط خاصی ممکن است ضرورت پیدا کند. در آن صورت با قیود و محدودیت‌های خاص خود رابطه‌ای پذیرفتنی و سالم محسوب می‌شود؛ رابطه‌ای که در حد نیاز و به دور از احساسات گناه‌آلود و تمایلات جنسی باشد؛ یعنی همان رابطه‌ای که در آن دو نفر به عنوان دو انسان که در زندگی اجتماعی ناگزیر از همکاری هستند، با یکدیگر ارتباط دارند.

نقطه تهدیدآمیز

است؛ ثانیاً رفتارها به دلیل جذابیت‌ها و کشش متقابل غیرقابل کنترل هستند، شرایط یک ارتباط سالم را ندارند. متأسفانه در چنین فضای ارتباطی غالباً این حیثیت افراد است که در معرض آسیب و تهدید قرار می‌گیرد. به خصوص دختران که در روابط عاطفی‌تر و احساسی‌ترند، از این رابطه‌ها بیشتر صدمه می‌بینند. شدت و دامنه آسیب در آن‌ها به مراتب از پسران بیشتر است. آن‌ها باید توجه داشته باشند، با آنکه دوستی با جوانی غیرهم‌جنس و گپ زدن با او به ظاهر آرامش‌دهنده است، اما نباید صرفاً به آثار موقتی این رابطه فکر کنند. آن‌ها باید آینده‌نگر باشند.

باید بدانیم هر گونه ارتباطی خارج از این چارچوب‌ها ناسالم است، چرا که این‌گونه رابطه‌ها می‌توانند در عمل آرام‌آرام از شکل اولیه فاصله بگیرند و به نقطه‌ای تهدیدآمیز برسند. این اظهار محبت و دوستی با جنس مخالف، گاه با یک برخورد و سلام‌وعلیک ساده شروع می‌شود، اما در ادامه می‌بینیم به تدریج نوع ارتباط‌ها و گفت‌وگوها تغییر می‌کند و به میزان و کمیت آن افزوده می‌شود و تا آنجا پیش می‌رود که فرد می‌خواهد تمام انرژی عاطفی خود را در همین رابطه‌ها هزینه کند.

به زنگ تفریح می‌ماند

این روابط و دوستی‌ها به دلیل اینکه صرفاً منبع تمایلات عاطفی خوشایند، گفت‌وگو و برخوردهای بدون سرزنش و انتظارات بی‌قیدوشرط هستند، به زنگ تفریح می‌مانند و همین است که با قدرت و سرعت فرد را سرگرم و اسیر خود می‌سازند. این است که می‌گوییم از همان ابتدا باید از این نوع رابطه‌ها پرهیز داشت.

از دیدگاه روان‌شناسی امروز نیز این نوع رابطه‌ها به‌خاطر اینکه در آن‌ها: اولاً شرایط و تعهدات طرفین تعریف نشده

غبار لذت‌جویی‌ها

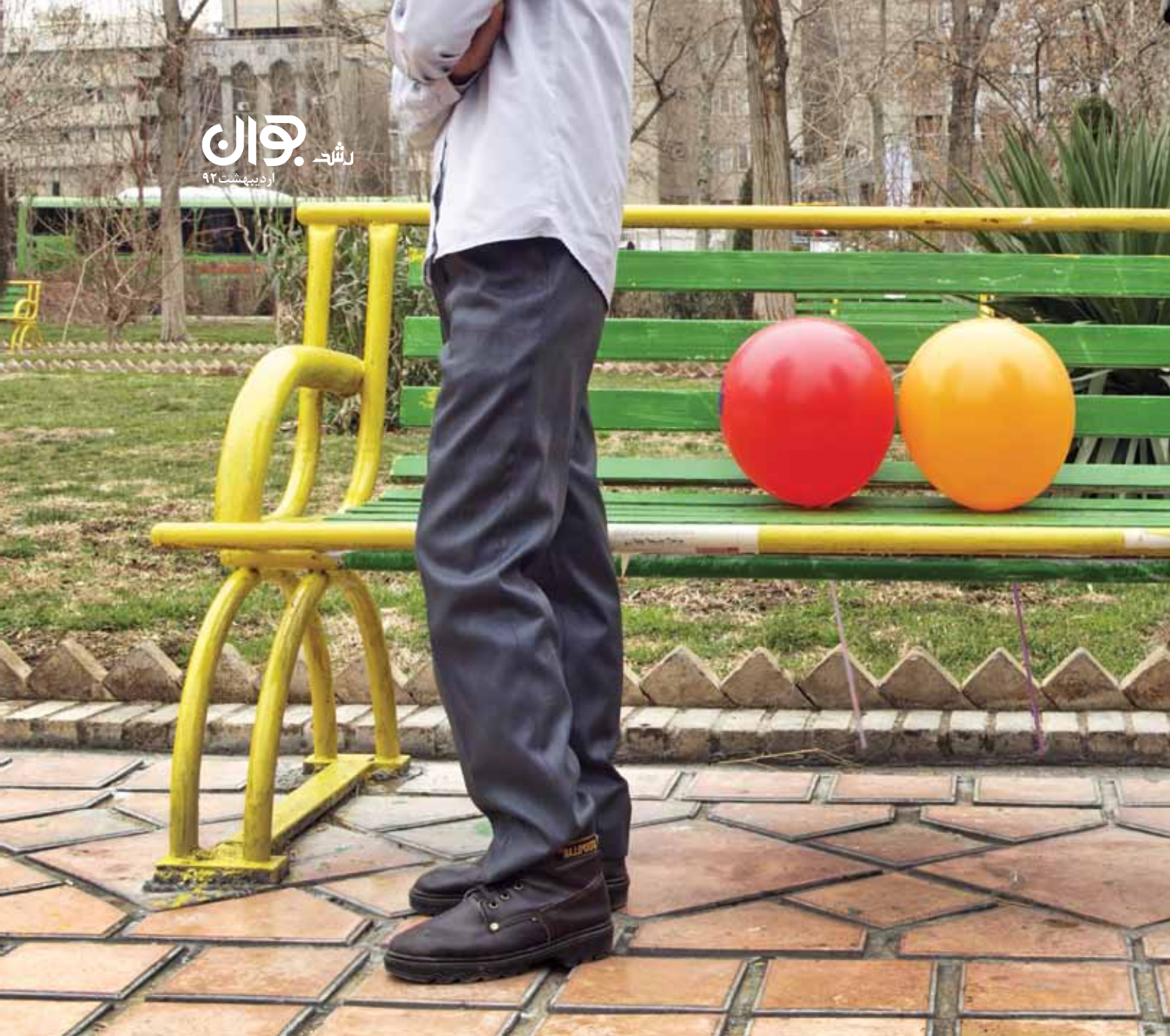
متأسفانه وقتی روابط بین دختر و پسر پیشرفته می‌شود - یعنی بعد از روابط آزاد - معمولاً پسرها و دخترها غالباً به آن بی‌توجه‌اند. اغلب کسانی که آسیب‌دیده و سلامت و آبروی خود را در این راه از دست داده‌اند، همان‌ها هستند که در غبار لذت‌جویی‌ها، بی‌آنکه متوجه باشند اندک‌اندک به خط قرمزها رسیده و از آن عبور کرده‌اند. و اینک درگیر ماجرا و سرنوشتی تلخ، افسرده و مضطرب نمی‌دانند چه کنند.

خلوت با شیطان

جاذبه طبیعی دختر و پسر و خامی آن‌ها و تنها چشم دوختن به لذت‌ها زمینه انحراف را در این گونه رابطه‌ها به راحتی فراهم می‌سازد.

این همان است که به تکرار در آموزه‌های دینی هشدار داده شده که هر گاه دو غیرهم‌جنس در قالب هر نوع ارتباطی، به‌خصوص در مکانی خلوت و دور از چشم دیگران - که زمینه هر گونه سوءاستفاده‌ای فراهم است - قرار گیرند، شیطان آن‌ها را به سمت روابط





نمی‌گویم دختران در هر برخوردی در سطح جامعه طوری عمل کنند که انگار از پسران متنفرند؛ نه، تنها باید خونسرد و باصلابت بود. داشتن این حالات لزوماً به معنی بداخلاقی کردن نیست. خونسردی مانع بروز اعمال غیرارادی و سبک‌سرانه می‌شود و ما را در برخوردها به سطح مطلوبی از خویش‌داری می‌رساند. انسان‌های خویش‌دار و باتقوا هرگز ارزش‌های عالی انسانی نظیر عفت و پاکی را فدای امیال نفسانی خود نمی‌کنند؛ حتی اگر ارضای تمایلاتشان برای مدتی به تأخیر بیفتد.

منطق و احتیاط، مسئله این است

پس در برخورد با جنس مخالف، آنجا که ضرورت دارد، باید منطقی بود و عاقلانه و محتاطانه گام برداشت. به‌خصوص دختران جدا یا استفاده از پوشش مناسب و کنترل رفتار و حرکات، در رویارویی با جنس مخالف باید از هر نوع برخورد هیجانی و احساسی پرهیز کنند. این هیجان‌زدگی و برانگیختگی باعث بروز رفتارهای عجولانه می‌شود. بروز این هیجان حتی به شکل یک لیخنه نابجا ممکن است در طرف مقابل سوءتفاهم ایجاد کند و زمینه‌ساز مزاحمت‌های بعدی وی شود.

تهدیدآمیز می‌کشاند. خود خلوت بودن محیط باعث می‌شود که افکار شیطانی راحت‌تر مجال بروز و اجرا بیابند. هیچ تفاوتی هم نمی‌کند که این ارتباط فقط از سر کنجکاوی باشد یا برای پرکردن اوقات بی‌کاری؛ از سر تفتن باشد یا جدی.

و باز متأسفانه هستند کسانی که حتی گاه بدون هیچ طرحی و برنامه قبلی به دلیل ضعف اعتقاد و شخصیت با یک حادثه ساده با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند، بدون اینکه بدانند در نهایت چه چیزی را در این ارتباط می‌بازند.



فوتبال با چوب دستی

آشنایی با رشته هاکی روی چمن

هر دروازه نیم‌دایره‌ای وجود دارد که شبیه به محوطه جریمه در زمین فوتبال است و به «محوطه D» شهرت دارد. شعاع محوطه D ۱۴/۶۴ متر است. درون این محوطه، نقطه پنالتی وجود دارد که در فاصله هفت متری دروازه قرار گرفته است. همه خطوطی که در زمین مشخص شده‌اند، ۷/۵ سانتی‌متر پهنا دارند.

بازیکنان: تعداد بازیکنان هر تیم ۱۸ نفر است. از این تعداد، ۱۱ بازیکن به‌صورت ثابت در میدان بازی می‌کنند و بقیه ذخیره‌اند. تعویض بازیکنان نیز هیچ محدودیتی ندارد. زمان: هر بازی هاکی از دو نیمه ۳۵ دقیقه‌ای تشکیل شده است و بازیکنان بین دو نیمه ۱۰ دقیقه فرصت استراحت دارند. اگر مسابقه به‌صورت حذفی یا در مراحل باشد که حتماً باید یک تیم به عنوان برنده معرفی شود، دو وقت اضافی ۷/۵ دقیقه‌ای به

ورزش «هاکی» از جمله ورزش‌های قدیمی است که به شکل‌های متنوع در سراسر دنیا برگزار می‌شود. ایرانیان این ورزش را «چوگان پیاده»، اسکاتلندی‌ها «شینتی»، فرانسویان «هوک»، ولزی‌ها «بندی» و مردم شرق روسیه «ریبکا» می‌نامیدند. دلیل گسترده‌ی ورزش هاکی در نقاط گوناگون جهان، ویژگی‌های مشترکی است که انسان‌های سراسر جهان دارند: همه به بازی با توپ علاقه‌مندند و همه دوست دارند که قوی‌ترین و دقیق‌ترین ضربه را به آن وارد کنند! در ایران باستان، کسانی که به بازی چوگان علاقه‌مند بودند ولی اسب نداشتند، این مسابقه را بدون سوار شدن روی اسب انجام می‌دادند و به آن «چوگان پیاده» می‌گفتند. در مصر باستان نیز بازی با چوب و گوی رواج داشت. یونانیان هم همین مسابقه را انجام می‌دادند. در قسمتی دیگر از دنیا، سرخ‌پوستان آرتک (در مکزیک امروزی) این بازی را انجام می‌دادند و معتقد بودند که خدای تاریکی و خدای روشنایی با استفاده از ماه و خورشید، در آسمان به چنین مسابقه‌ای می‌پردازند و سبب پیدایش شب و روز می‌شوند!

قوانین بازی

دو قسمت مساوی تقسیم می‌کند. در هر نیمه زمین نیز خطی عرض زمین را طی می‌کند که خط «یک چهارم» نام دارد و فاصله آن با دروازه ۲۲/۸۷ متر است. جلوی

زمین: طول زمین هاکی ۹۱/۵ متر و عرض آن ۵۴/۹ متر است. خطی سراسری وجود دارد که از عرض زمین می‌گذرد و آن را به

۱۸۵۵	اولین مسابقه بین‌المللی هاکی به شکل امروزی بین سربازان انگلیسی و کانادایی برگزار شد.
۱۸۶۰	اولین مقررات هاکی در انگلستان به تصویب رسید.
۱۸۸۶	اتحادیه هاکی انگلستان تأسیس شد.
۱۸۹۵	دیدار اولین مسابقه بین‌المللی دو تیم ملی هاکی بین ایرلند و ولز برگزار شد و با برد (۳-۰) ایرلند خاتمه یافت.

اصطلاحات تخصصی
پوش: ضربه زدن به شکلی که چوب هاکی توپ را به شکل زمینی به جلو هل بدهد.
فلیک: ضربه زدن به توپ با فشار چوب؛ به طوری که توپ از زمین بلند شود.
اسکوپ: بلند کردن توپ با کمک گرفتن از قسمت پشت پایه چوب.

سایر قوانین

هنگام ضربات شروع مجدد توسط یک تیم، بازیکنان حریف باید دست کم ۴/۵ متر از توپ فاصله داشته باشند. وقتی توپ اوت می شود، باید آن را روی خط طولی کاشت و با چوب به آن ضربه زد. بالا بردن چوب هاکی در حین مسابقه خطاست و بازیکن زمانی که صاحب توپ است نمی تواند چوب را از شانیه های بالاتر ببرد. اگر بازیکنی هنگام مسابقه رفتار خشونت آمیزی داشته باشد یا قوانین بازی را به طور مکرر زیر پا بگذارد، داور به او کارت سبز می دهد. در صورتی که بازیکن به این رفتار خود ادامه دهد، با گرفتن کارت زرد به صورت موقت و به مدت ۲ دقیقه از بازی اخراج می شود. اما اگر خشونت بیشتری به خرج دهد، داور می تواند با دادن کارت قرمز او را از مسابقه اخراج کند.

هاکی داخل سالن

مسابقات هاکی داخل سالن، نوعی هاکی است که با قوانین هاکی روی چمن و در سالن برگزار می شود. به سبب برگزاری این مسابقه ها در سالن، تفاوت هایی در تعداد بازیکنان و زمین بازی این رشته نسبت به هاکی روی چمن وجود دارد. در هاکی داخل سالن، تیم ها ۶ نفره اند و ۶ بازیکن ذخیره نیز در بیرون زمین حضور دارند. طول زمین حداقل ۳۶ و حداکثر ۴۴ متر و عرض آن حداقل ۱۸ و حداکثر ۲۲ متر است. بازی در دو نیمه ۲۰ دقیقه ای برگزار می شود و بازیکنان می توانند بین دو نیمه، ۵ دقیقه استراحت کنند.

زمان بازی افزوده خواهد شد. در هاکی زمان بازی غیر فعال است؛ یعنی هنگام اوت شدن و سایر توقف ها، بازی متوقف نمی شود.

دروازه: دروازه هاکی ۳/۶۶ متر عرض و ۲/۱۳ متر ارتفاع دارد. تیر دروازه ها سفید رنگ و مستطیل شکل اند و پهنای آن ها ۵ سانتی متر است. عمق دروازه ها هم حداقل ۰/۹۱ و حداکثر ۱/۲۲ متر می تواند باشد.

توپ: توپ هاکی سفید رنگ است و از چرم و لاستیک ساخته شده است. قطر توپ ۲/۷ سانتی متر و وزن آن ۱۵۶ تا ۱۶۳ گرم است.

لباس بازیکنان: لباس بازیکنان عبارت است از یک پیراهن آستین کوتاه یا بی آستین یا رکابی، شورت های ورزشی برای مردان و دامن کوتاه برای زنان، و جوراب با کش کتانی. دروازه بان های هاکی علاوه بر لباس غیر هم رنگ با دیگر بازیکنان تیم خود، از نقاب (گارد) محافظ صورت، دستکش محافظ و ساق بند محافظ (برای حفظ پاها) نیز استفاده می کنند. دروازه بان ها می توانند با هر قسمت از بدن یا چوب خود از ورود توپ به دروازه جلوگیری کنند.

چوب هاکی: به صورت یکپارچه و با انحنایی در قسمت پایین آن ساخته می شود. در بخش بالایی هر چوب، نواری چسبانده اند که از آسیب دیدگی دست جلوگیری می کند. بازیکن باید بالای چوب را با دست چپ و بخش پایین تر آن را با دست راست بگیرد تا بتواند تسلط کافی بر چوب داشته باشد. وزن چوب ۵۶۰ - ۵۱۰ گرم و طول آن ۹۱/۵ سانتی متر است.

هاکی در ایران

هاکی در چند مرحله در ایران متداول شد. اولین بار به شکل «چوگان پیاده» و در حدود ۲۵۰۰ سال قبل انجام می گرفت. در طول قرن ها، ایران بارها و بارها به اشغال اقوام مختلف درآمد و به همین سبب، بسیاری از آداب و رسوم و تفریح ها و ورزش های ملی ایرانیان فراموش شدند.

هاکی نوین در سال ۱۲۹۹ ه. ش توسط انگلیسی های شاغل در «شرکت نفت ایران و انگلیس» به کشور ما راه یافت و در طول دو دهه تنها تعداد کمی از مردم به آن علاقه مند شدند. در سال ۱۳۲۰، با اشغال ایران توسط متفقین و ورود گروهی از سربازان هندی به کشور ما (هندی ها برای انگلیسی ها می جنگیدند)، این ورزش گسترش بیشتری یافت. در دهه ۱۳۵۰ هاکی در میان مردم ایران محبوبیت یافت. پس از آنکه میزبانی بازی های آسیایی ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) به ایران تعلق گرفت، مقرر شد که تیم هاکی روی چمن کشور ما هم در بازی ها شرکت کند؛ زیرا تیم میزبان می باید در همه ورزش ها نماینده ای داشته باشد.

«فدراسیون هاکی ایران» در سال ۱۳۵۱ تأسیس شد. در مدتی کوتاه پس از آن، مسابقات باشگاه های تهران با حضور ۸ تیم، رقابت های دانشگاهی با شرکت ۱۴ تیم و مسابقات مدارس با ۳۴ تیم برگزار شدند و یک مربی هلندی به نام **آمبرگر** به مربیگری تیم ملی ایران برگزیده شد. علاوه بر این، تیم ایران در سفری که به پاکستان داشت، در مسابقاتی دوستانه با تیم های آن کشور شرکت کرد.

پس از انقلاب نیز اولین مسابقات هاکی در سال ۱۳۵۹ در کرمانشاه برگزار شد و این رقابت ها تا به امروز ادامه یافته است. ایران در هاکی سالی یکی از قدرتهای بزرگ آسیا به شمار می آید.

۱۹۸۲

دو فدراسیون هاکی مردان و زنان درهم ادغام شدند و فدراسیون بین المللی هاکی (FIH) را تشکیل دادند.

۱۹۲۸

ظهور هند به عنوان قدرت اول هاکی جهان؛ هندی ها بدون دریافت حتی یک گل قهرمان شدند. آن ها عنوان خود را تا سال ۱۹۶۰ حفظ کردند!

۱۹۲۷

فدراسیون هاکی زنان شکل گرفت.

۱۹۰۸

هاکی به طور رسمی در برنامه المپیک قرار گرفت.

۱۹۰۰

سه کشور بریتانیایی جلسه ای در شهر منچستر (انگلستان) تشکیل دادند و قوانین بین المللی هاکی را تصویب کردند.

قلب مصنوعی

قلب مصنوعی هوشمند از سال ۱۹۸۲ که اولین مدل از آن به صورت دائمی مورد استفاده قرار گرفت، تاکنون در حال پیشرفت بوده است؛ هر چند که در طول زمان این روش تحت تأثیر آموخته‌های تجربی فراوانی قرار گرفته که دلیلش پیچیدگی خود قلب مصنوعی است. کامل‌ترین قلب مصنوعی هوشمند، مدلی که آبیوکور خوانده می‌شود، با موفقیت برای بسیاری از بیماران قلبی که مشکلات جدی داشته‌اند مورد استفاده قرار گرفته است. قلب آبیوکور یک عضو مصنوعی تقریباً بی‌نیاز از بدن است که به حداقل نگهداری نیاز دارد. نکته قابل توجه درباره قلب هوشمند این است که هر روز به واقعی‌تر بودن نزدیک می‌شود؛ هر چند که در حال حاضر هنوز برای همه افراد قابل دسترس نیست.

موقعیت

قلب هوشمند مصنوعی حفره‌ای را که قلب بیمار در آن قرار داشته؛ را در حین جراحی و جاگذاری اشغال خواهد کرد. به گونه‌ای که بیمار هیچ‌گونه تغییری از نظر ظاهری نخواهد کرد.

ایمپلنت

عمل جاگذاری قلب هوشمند مصنوعی هنگامی که گردش خون توسط دستگاهی کنترل می‌شود، انجام می‌گیرد. عمل جاگذاری قلب یکی از بزرگ‌ترین مداخله‌های جراحی به شمار می‌آید.

ورید اجوف

خونی را که از سراسر بدن می‌آید و حاوی ضایعات و بدون اکسیژن است، به شریان راست قلب منتقل می‌کند.

دریچه‌های اولیه

این دریچه‌ها ۴ عدد هستند؛ همانند قلب طبیعی انسان که با باز و بسته شدن اجازه وارد شدن یا خارج شدن خون را به قلب می‌دهند و بدین وسیله از برگشت‌های خطرناک جلوگیری می‌کنند.

شریان آئورت

خون اکسیژن‌دار با پمپاژ قلب از طریق آئورت به تمام بدن منتقل می‌شود.

شریان ریوی

قلب خون خالی از اکسیژن را از طریق شریان ریوی به ریه‌ها می‌فرستد؛ جایی که خون تمیز و اکسیژن‌دار می‌شود.

ورید ریوی

خون تمیز و مملو از اکسیژن از این طریق وارد قلب می‌شود.

اجزای عضو مصنوعی

به جز باتری‌های خارجی، تمامی قطعات این سیستم در داخل بدن بیمار قرار دارند به‌طوری که قابل رؤیت نیستند.

■ خارج از بدن

■ داخل بدن

انتقال دهنده انرژی پوست

این عضو یک کویل خارجی دارد که از طریق پوست انرژی را به قطعه داخلی انتقال می‌دهد. از انرژی مزبور برای شارژ کردن باتری‌های داخلی مورد استفاده می‌شود. این طراحی به داشتن سیم یا لوله برای این انتقال انرژی به داخل بدن نیازی ندارد و در نتیجه احتمال حساسیت یا ایجاد عفونت را کاهش می‌دهد.

قلب

تقریباً ۱ کیلوگرم (۰.۹) وزن دارد که با باتری‌های داخلی تغذیه می‌شود.

کنترل‌کننده‌ها

اضافه شده‌اند تا با کنترل کردن عملکرد قلب، فشار و دمای خون را نیز تحت کنترل داشته باشند.

باتری‌ها داخلی

ساخته شده از لیتیوم. این باتری‌ها انرژی را که از طریق باتری‌های خارجی دریافت می‌کنند و به قلب هوشمند انتقال می‌دهند.

بسته‌های باتری‌های خارجی

ساخته شده از لیتیوم. تنها قسمتی از سیستم است که در خارج از بدن قرار دارد. برای شارژ کردن باتری‌های داخلی مورد استفاده می‌گیرد.

کنترل‌کننده کل سیستم

برای نظارت و ثبت اطلاعات سیستم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

چگونه کار می‌کند

■ قلب هوشمند مصنوعی یک تقسیم‌کننده است با دیوارهای ارتجاعی از جنس سیلیکون مایع. یک موتور داخلی دوار مایع را از آن به بیرون می‌راند و فشاری را به دیواره‌های ارتجاعی وارد می‌آورد. دریچه‌ها فشار را کنترل می‌کنند و این همان راز عملکرد صحیح قلب مصنوعی است.

موتور دریچه

این موتور دریچه‌های کنترل‌کننده گردش مایع هیدرولیک از یک قسمت تقسیم‌کننده به قسمت دیگر را باز و بسته می‌کند.



موتور دوار

این موتور ۹ هزار دور در دقیقه می‌چرخد تا با نیروی گریز از مرکز باعث تولید فشار هیدرولیک شود.

پمپ کردن

مواد تشکیل دهنده

عیاری از تیتانیوم و پلاستیک سبک است که خون به آن نمی‌چسبد.

۱

نیروی هیدرولیک در پمپ به دیواره‌های ارتجاعی در یک سمت پمپ وارد می‌شود. دیوار به سمت مخالف و محفظه حاوی خون فشار وارد می‌کند و خون را به بیرون می‌فرستد. در ضمن در همین زمان قسمت دیگر محفظه که نقطه مقابل این عمل قرار دارد، از خون پر می‌شود.

۲

دریچه‌های بسته باز می‌شوند و دریچه‌های باز بسته می‌شوند و نیروی هیدرولیک به قسمت دیگر پمپ انتقال می‌یابد. و این عمل به صورت متناوب به وسیله خود قلب تکرار می‌شود.

جهت حرکت خون

مایع

پمپ

مایع

پمپ

۵ سال

مدت زمانی است که فرد استفاده‌کننده از آبیوکور می‌تواند زنده بماند. در چند سال آینده مدل جدیدتری عرضه خواهد شد که می‌تواند جایگزین این عضو باشد و به مدت بیشتری برای فرد بیمار برای زندگی به ارمغان بیاورد.

پرواز در تاریکی

پرندگان شب پرواز ایران

شبگرد دهان گشاد

اگرچه نوک شبگرد کوچک است، اما دهان بزرگی دارد. پرهایش نرم و خاکی، قهوه‌ای، خاکستری و سیاه‌اند. این‌ها همه باعث می‌شوند پرنده به رنگ محیط درآید، به‌طوری که در روز روی زمین یا روی شاخه درخت قابل تشخیص نیست. سر و چشم‌های شبگرد درشت و گردن آن کوتاه است.

انواع شبگرد

در ایران چهار نوع شبگرد وجود دارد:

- شبگرد معمولی: فراوان‌ترین شبگرد است.
- شبگرد دشتی (یا شبگرد مصری): کمیاب‌ترین شبگردهاست.
- شبگرد بلوچی: در ایران فراوان است.
- شبگرد هندی: در جنوب شرقی ایران زندگی می‌کند.

جغدها

جغدها نیز پرندگانی شب پروازند. جغد پرنده‌ای شکاری است و بال‌های بلند و گرد، دم کوتاه، پاهای پردار، سر بزرگ، چشمان بزرگ رو به جلو و منقار و چنگال‌های تیز و قوی دارد.

پرنده شب‌زنده‌دار

حواصیل شب را هم می‌توان از پرندگان شب به‌شمار آورد. این پرنده بیشتر هنگام غروب و اوایل صبح به شکار می‌رود.



جغد



جغد انبار

جغدانبار پرندۀ شب پرواز

ساختار بدن و رفتار جغد انبار طوری است که فقط برای شکار در شب مناسب است.
● چشم‌ها بزرگ و به نور کم بسیار حساس‌اند.
● گوش‌ها بسیار حساس‌اند و می‌توانند صداهای ضعیف را هم بشنوند.
● هنگام شکار بال‌ها بی‌صدا حرکت می‌کنند و صید غافلگیر می‌شود.



حواصیل شب



بوتیمار

مرغ غم‌خوار

«بوتیمار» (غم‌خورک) نیز نوعی حواصیل است که بیشتر شب‌ها فعالیت می‌کند. می‌گویند بوتیمار که پرندۀ ای شب پرواز است، در کنار آب می‌نشیند و از غم آنکه آب کم نشود، تشنه می‌ماند و آب نمی‌خورد. اعتقاد دارند که چون شب زنده‌دار است، خوردن گوشتش سبب بی‌خوابی می‌شود.

شب‌گرد

این شب‌گرد روزها می‌خوابد، اما غروب که می‌شود، به پرواز درمی‌آید و تا صبح حشرات را شکار می‌کند. هنگام پرواز دهان بزرگ خود را کاملاً باز نگه می‌دارد و با آن حشره‌ها را می‌گیرد و می‌خورد.

خاطرات دانش آموزی پسر خاله کلاه قرمزی

شنبه

گفت: «می‌شه این زنگ در رو بزنی. من قدم نمی‌رسه.»
گفتم: «چرا نمی‌شه.» زنگ رو زدم. بچه‌ها در رفت. گفت: «فرار کن.»
گفتم: «چرا فرار کنم. این کار بچه‌های بی‌تربیته که زنگو می‌زنن فرار می‌کنن.»
یه آقاهاه اومد دم در. گفت: «چی کار داری؟» گفتم: «هیچی.»
گفت: «پس چرا زنگو زدی؟»
پیش خودم گفتم نامردیه بچه‌ها رو لو بدم. گفتم: «نمی‌دونم چرا زدم.»
آقاهاه منو کتک زد. گفتم: «هوی آقاهاه چرا منو می‌زنی؟»
گفت: «نمی‌دونم.»
آقاهاه حق داشت، گذاشتم کتکم بزنه. بعدش منم روم نشد برم مدرسه. خوبیت نداشتم بچه‌های مدرسه ببینن من کتک خوردم.

چهارشنبه

امروز می‌خواستم برم مدرسه، سر راه دیدم گنجیشکا دارن جیک جیک می‌کنن. گفتم خوب لایذ گرسنه‌ان. رفتم براشون غذا ریختم. دیدم کلاغام قارقار می‌کنن. گفتم حتماً این طفلکیام گرسنن. برای اونا هم غذا ریختم. دیدم صدای ماهیا و مورچه‌ها در نمی‌یاد. گفتم حتماً اونا هم گرسنه‌ان، ولی خجالت می‌کشن، به زبون بیارن. واسه اونا هم غذا ریختم. گفتم شاید گلا و درختا هم گشنه و تشنه باشن. از کجا معلوم؟ من که زبونشونو نمی‌فهمم. رفتم همه درختا و گلای خیابون رو آب دادم. بعد گفتم نکنه تو محله‌های دیگه هم این جوری باشه. تا شب کارم این بود. ولی چند تا محله موندن. نرسیدم برم مدرسه. خب آدم وقت کم می‌یاره دیگه.

پنجشنبه

توی هفته که قسمت نشد برم مدرسه. برای این که مسیر یادم نره گفتم یه سر به مدرسه بزنم. تو راه یه آقاهاه آدرس پرسید. گفتم: «خیلی دوره، اونور شهره.» گفت: «خیلی دوره، خسته می‌شم.» گفتم: «می‌خواهی بری اونجا چی کار؟» گفت: «می‌خوام برم به پسر من سر بزنم.»
گفتم: «خب تو خسته می‌شی، من می‌رم سر می‌زنم، برمی‌گردم.»
پسرش خونه نبود. موندن تا از سرکار برگردن. خوب شد آقاهاه نیومد، چون پسرش خیلی خسته و عصبانی بود و با منم دعوا کرد.

جمعه

امروز همه تعطیلن، ولی من باید برم مدرسه. می‌خوام به بابای مدرسه کمک کنم مدرسه رو جارو کنه. خب چیه؟ پیرم، باید کمکش کرد دیگه. چیه مگه؟!

سجاق قفلی

یکشنبه

امروز تو راه مدرسه یه پیرزنه رو دیدم، داشت می‌رفت نونوایی. پاش درد می‌کرد. گفتم: «مادر پولتون رو بدید من برم نون بگیرم، من جوونم، پامم درد نمی‌کنه.» گفت: «ننه خدا خیرت بده.»
یادم رفت ازش بپرسم چه نونی بگیرم. مجبور شدم برم هم نون سسنگ بگیرم، هم بربری، هم لواش، هم تافتون. تازه رفتم نون باگتم گرفتم. گفتم خوب شاید پیرزنه ندون نداشته باشه، بخواد نون باگت بخوره. صف نونا شلوغ بود. خب دیر رسیدم. پیرزنه گفت: «من نون جو می‌خواستم بخرم.» خوب بعضیا نون جو دوست دارن دیگه، مگه چیه؟ خب تا برم نون جو بگیرم، همه بچه‌ها از مدرسه برگشته بودن.

دوشنبه

امروز یکی رو دیدم رو ویلچر نشسته بود. گفت: «بیا منو از چارراه رد کن.» گفتم: «خونه‌ات کجاست؟» می‌رسونمت در خونه‌تون.
گفت: «خونه‌مون خیلی دوره.» گفتم: «عیب نداره. می‌رسونمت.»
گفت: «لازم نیست.» گفتم: «تعارف می‌کنی؟» می‌رسونمت. تو آدرس رو بگو.» گفت: «من اصلاً نمی‌خوام برم خونه.»
فهمیدم تعارف می‌کنه. به زور برم رسوندمش در خونه‌شون. خانومش اومد دم در. گفت: «تو چرا اینجایی؟ مگه قرار نبود بری دکتر؟»
گفت: «این پسر زبون نفهم منو از اونجا آورده اینجا. دقیقاً دم در بیمارستان بودم.» خیلی خجالت کشیدم. فرار کردم رفتم تو خونه قایم شدم که دیگه چشمم به چشم آقاهاه نیفته. مگه چیه؟ خوب آدم اشتباه می‌کنه دیگه!

سه‌شنبه

امروز سر راه مدرسه، یه بچه کوچولو جلومو گرفت. گفت: «آقا می‌شه کمکم کنی.» گفتم: «آره می‌شه. چی کار کنم؟»



منگول در بزپارتی

بزافسکی

حبه انگور: چرا این رنگی شدی منگول؟ خوبی؟ چسی داری با خودت می‌گی؟

منگول: رفتم یه بزپارتی خیلی باحال. چن تا قرص بزتازی انداختم بالا. عجب فازی داد. بععپس بععپس بععپس... (اصوات نامفهومی که بزها بعد از خوردن قرص‌های روان گردان از خود در می‌آورند!)

حبه انگور: بعععع چرا رفتی؟ بابا بزى بفهمه پوستتو می‌کنه، ازت آبگوش بزباش درست می‌کنه. اوه اوه بابا بزى اومدم...

بابابزى: درود بر بزغاله‌های خودم. حالتان چگونه است؟

منگول: حالم عوض می‌شه! حرف تو که باشه، اسمت بابابزى، عطر توهم... راستی چه عطری زدی بابا بزى، چه قد جیگر شدی بالا!

بابابزى: جان! چرا دوباره جفنگ می‌گویی؟ چرا کله و پاچه‌ات این‌طوری شده؟

حبه انگور: قرص روان گردان خورده.

بابابزى: وای بر من! آخر چه‌قدر باید از دست تو حرص بخورم گاگول. خوب شد بزردوز نکردی...

منگول: خیلی باحال بود. پلنگ صورتی و کلاه قرمزی دور سرم می‌چرخیدن. بعد میومدن جلو و اجازه می‌گرفتن و مرخص می‌شدن. من اول فکر کردم سوار «سرننتی پیتی» ام. بعد که به خودم اومدم، دیدم سوار نوه پدر ژپتوئم... ولی خودش اصرار داشت خر شرکه! دیونه‌ست دیگه! هنگ کرده! بععپسس بععپسس بععپسس...

بابابزى: با خودت چه کرده‌ای منگولم. جواب مامان بزى را چه بدهم؟

منگول: جواب مثبت بهش بده. گناه داره. خیلی دوست داره. اون سری، داشت با بابابزرگ بزى از عشقش به تو می‌گفت. بهتره زیاد سخت نگیری. همین هفته مراسم عروسی به پا کنی. بابابزى چقد قشنگه، خیلی مبارکش باد...

بابابزى: حالا چه کار کنیم؟ حالش خیلی بد است. حبه انگور برو دنبال دکتر ارنست ببینیم چه کاهی بر شاخمان بریزیم... مگر نگفتم دیگر حق نداری بروی بز پارتی؟ چه‌قدر باید از سم تو حرص بخورم؟ بزغاله هم بزغاله‌های قدیم. چرا مرا در این شرایط دشوار قرار می‌دهی؟

منگول: دوشواری؟ دوشواری نداریم. من خیلی‌ام عالی‌ام. دکتر ارنست؟ دکتر ارنست کیه؟

بابابزى: دکتر ارنست را نمی‌شناسی؟

منگول: مگه نمی‌گی دکتر ارنستم؟

بابابزى: منگول عزیزم. من بابابزى هستم.

منگول: پس دکتر ارنست روشون بده.

بابابزى: در راه است. حبه انگور رفته است دنبالش.

منگول: خب اگه تو بابابزى هستی، برو بیرون درو ببند، سُمَت رو از زیر در نشون بده. من الان از کجا بدونم تو آقاگرگه نیستی؟ بعدشم اگه تو بابابزى هستی من کی‌ام؟ جواب بده دیگه، من کی‌ام؟ کیه؟! کیه؟! می‌شه این مسئله رو از منظر بزشناسی و تقابل اون با پسایزگرایی واسه من شرح بدی؟ بععپسس، بععپسس...

بابابزى: ای بععع، ای بی بععع! بزغاله‌ام از دست رفت...

طنز در دستگاه اصفهان

چشم طمع مدوزید بر کیسه خسیسان
باور نمی‌توان داشت سگ نان دهد گدا را

بیدل دهلوی

کاریکلماتور

● با یک گل

می‌توان
دل بهار را
به دست آورد

● بهار را

در گلدان
پس انداز می‌کنم

م. سر به هوا

● به لطف دسته کلاغ‌ها

درخت عربان
میوه داده است

● درخت

با دیدن پاییز
زرد کرد

● زمستان

پاییز پاییز است

- آن قدر بر دلم یادگاری نوشته‌ای که خودش را با درخت اشتباه می‌گیرد!
- ذهنم را کنار پنجره می‌گذارم تا دیدن پیاموز!
- کودک، برای زد شدن از جوی، وارد آب شد!
- نت‌ها در بازی گرم به هوانه گانه بتهون را آفریدند!
- سلام پیش در آمد رفتن است.

حق تقدم

الیور تور یست

نیازمندی‌های دانش‌آموزی!

هم اکنون نیازمند آراء شما هستیم!

با رأی دادن به این جانب، دانش آموز «میم» ریاست‌منش، آینده خود و مدرسه‌مان را شکوفا کنید. فهرست برنامه‌های این جانب در صورت انتخاب به عنوان شهردار مدرسه به شرح زیر است:

- انتقال دریای خزر به جنب مدرسه‌مان یا مدرسه‌مان به جنب دریای خزر (هر کدام که عشقتان کشید!)
- تعطیلی بین تعطیلی‌های این جمعه تا جمعه بعد، به صورت یک هفته در میان!
- رفت و آمد کلیه دانش‌آموزان از خانه به مدرسه و از مدرسه به خانه توسط تاکسی‌های سمند کولردار و به صورت درستی انجام می‌شود.
- سود حاصل از کسب و کار بوفه مدرسه به تمام اقشار دانش‌آموزان تعلق دارد و باید وارد شکم‌های خودشان شود.
- اصولاً ظرفیت انتقادی بنده بسیار بالاست، اما چون همه جنبه مواجعه با ظرفیت بالا را ندارند، تا قبل از انتخاب به عنوان شهردار مدرسه، شنوای همه انتقادهای شما هستم. اما بعدش شرمند، فقط تعریف پذیرفته می‌شود؛ حتی از شما دوست و هم‌کلاسی عزیز!



لغت معنی

چهارراه

از اون لحاظ

کشاورز: یکی از پولدارهای مملکت که یک بانک هم دارد!

گاراژ: جایی که اسمش عوض شده و شده «ترمینال مسافری»، ولی اتوبوس‌های آن هنوز قدیمی هستند! گردنه: جایی برای خفت کردن! در قدیم دزدان این کار را می‌کردند و امروز خود گردنه راننده خواب‌آلو را! گریه: آخرین، کشنده‌ترین و بهترین سلاح بعضی‌ها! گریز: فن آخر استاد!

لب: شریک جرم زبان است، ولی همیشه کاسه کوزه‌ها سر زبان می‌شکند.

معلم: کسی که در فصل تابستان به تدریس تجدیدی‌ها می‌پردازد!

میزگرد: بهترین بهانه برای تعریف کردن از هم و بیان نکته‌های بی‌ضرری به نام نقد شفاف و بُرنده!

امثال و حکم من درآوردی

وقتی در حمام آب قطع شود، می‌توانی قبض آب را از طریق تلفن همراه پیردازی.
(ژان ژاک روشور)

حکمت میزرا

کنکور رشد

سؤال: برای جبران این ضرر چه باید کرد؟

(الف) هزینه کل را بر دانش‌آموزان افت‌دار! سرشکن کرده، پولش را بگیرد تا اگر هم خودشان نفهمیدند، والدینشان بفهمند یک من ماست چقدر کره ضرر می‌زند!

(ب) ضرر؟ کدام ضرر؟!

(ج) پول هزینه الف را بدهند به والدین بچه‌های درس‌خوان تا آن‌ها با قطار مسافرکشی نکنند!

(د) با نصف این پول برای همه آن‌ها معلم خصوصی بگیرند تا هم برای آینده علمی بچه‌ها خوب باشد و هم برای آینده مالی معلم‌ها!

خبر: «اولین قطار درستی دانش‌آموزان به حرکت در آمد.»

نکته: ولی اگر اتوبوس درستی بود، بهتر بود. یک بسته بلیت می‌خریدیم و... صفا!

شعر دریافتی: راننده چنین بگفت و بنشست این قافله تا به حشر، ... درست!

سوالی که اگر آدم از خودش بپرسد خوب است، ولی به کسی نگوید: این از اولی، خب انشاء... دومی و سومی هم دارد دیگر؟!

سؤال: اگر شما یک قطار داشتید چه می‌کردید؟

(الف) نصف روز با آن مسافرکشی می‌کردیم، نصف دیگر روز سهمیه بنزینمان را می‌فروختیم!

(ب) روزهای بارانی درستی می‌زدیم، کره!

(ج) به دانش‌آموزهایی که چیپس و پفک می‌خورند، کرایه‌اش نمی‌دادیم!

(د) اول از آموزش و پرورش کرایه‌مان را می‌گرفتیم. آن‌ها هم اول کرایه‌شان را از والدین می‌گرفتند و خلاص!

خبر: «هزینه ناشی از افت تحصیلی دانش‌آموزان در سال ۴۲۰ میلیارد تومان است.»

جمله تاپ شده در بالای ورقه‌های امتحانی: اگر وجدان داری درس بخوان!

بیت منحرف شده: برو درس می‌خوان مگو درس چیست / ضرر تا نکردیم بگیرد بیست!

نتیجه فلسفی: دانش‌آموزان قطعا در اقتصاد مملکت تأثیر می‌گذارند، حالا از کدام طرف خدا عالم است!

خبر: «توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد.»

نکته: ای سیاه‌نما! می‌توانی جمله را سفیدنمایی کنی، این طوری: توزیع شیر در برخی مدارس متوقف نشده است!

بیت الحاقی: آن یکی شیر است اندر بادیه / وین یکی شیر، نیست اندر بادیه (و اصولاً همین است که هست!) نتیجه فلسفی: به هیچ چیز رایگان اعتماد نکنید، حتی شما دوست عزیز!

سؤال: چرا توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد؟

(الف) چون توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد.

(ب) زیرا توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد.

نردبان

درد تنبلی

گفته بودی چون که درست مشکل است
گفته بودی علم از بس بی خودست
گفته بودی حل تمرین و سؤال
پیش استدلال هایت من یکی
اسم این‌هایی که گفتی تنبلی ست

درس خواندن کوششی بی حاصل است
تازگی‌ها بی سواد می شده‌ست
وقت می‌گیرد از آدم. بی خیال!
پاسخی دارم به این صورت: «زکی!
چاره کارت فقط یک یا علی ست»

سیدامیر سادات موسوی

کرگدن

خدا از تو ممنون و متشکرم من
تو طنز شیرین سخن آفریدی

مگر شاعران کارشان سکه باشد
هزاران هزار انجمن آفریدی

به منظور گل خوردن تیم ملی
هزاران زمین چمن آفریدی

بشر تا خودش را زیادی نگیرد
بشر را شما از لجن آفریدی

تو از آدم و همسرش مردمانی
خفن در خفن در خفن آفریدی

زدی روی دست همه عطرسازان
که از نافه، مشک ختن آفریدی

مگر کم شود روی گردن کلفتان
رقیب بشر کرگدن آفریدی

بشر را شما نرم مانند اسفنج
دلش را ولی از چدن آفریدی

شما کدکنی را به شهرت رساندی
نسیم آفریدی گون آفریدی

شما در دهان بشر اصل و مرغوب
دو فروند فندق شکن آفریدی

به منظور ارشاد این خلق گمراه
به ما لطف کردی و «ون» آفریدی

بنی آدم از روح خود تا نترسد
بر آن روکشی مثل تن آفریدی

کمی خاک مرغوب فردوس را هم
به گل پرچ کردی و زن آفریدی

از آن زن که در بیت قبلی سرشتی
یکی شاعری مثل من آفریدی!

سعید بیابانکی



قاصدک‌های جوانان

هائیه زینل خانی / ابهر

خیس خاطره

خاطره‌هایت هنوز اینجا
پاییز من
این کوچه‌ها هنوز بوی باران می‌دهد
بوی خاطره
باران پاییزی‌ات را بر من ببار
قدم بزنم
و رقص پاییزی برگ‌ها را به تماشا
خاطره‌هایم را خیس کن
بنشینم

علیرضا غدیری / رامسر

دینو

در جنگلی یک کلبه وجود داشت که در آن سه نفر زندگی می‌کردند. تری، پدر بزرگ و مادر بزرگش. تری از اینکه همبازی نداشت افسرده بود. پدر بزرگ و مادر بزرگ همیشه سعی می‌کردند او را از این حال در بیاورند. تری روزی در حیاط کلبه نشسته بود که ناگهان صدای مهیبی شنید. به دنبال صدا کمی جلوتر رفت. محل ایجاد صدا، پشت یکی از درخت‌ها بود. او باز هم جلوتر رفت ناگهان تکه آهنی را دید که شبیه انسان بود. اولش ترسید ولی این ترس را در خود پنهان کرد. آن یک آدم آهنی بود. از او پرسید از کجا آمدی؟ نام تو چیه؟ گفت: من از فضا آمدم و نام منم دینو است....

مریم نوری / تهران

از تو

دنیا ی زیبا
چشم‌هایت را ساعتی به من هدیه بده
تا من هم دنیا را
مثل تو زیبا ببینم
نوشتن از تو
پاییز را به گریه می‌اندازد
چه برسد به من

خط به خط

دوست خوبم، هانیه زینل خانی

آثار خوبت را خواندم. خواسته بودی در قالب «سپید» شعر بنویسی. اما تا به حال به این فکر کرده‌ای که چه چیزی باعث می‌شود که ما نام یک متن را نثر ادبی بگذاریم یا شعر سپید؟ فرق نثر و شعر به نظر تو در چیست؟ نوشته‌هایت بیشتر از آنکه شعر سپید باشند، متن ادبی هستند. تنها با تقطیع یک سطر نمی‌توان آن را شعر دانست. شعر به نظر تو چیست؟ می‌خواهم اینجا تعریفی از شاعر معروف، نزار قبانی ارائه بدهم. نزار قبانی می‌گوید: «شعر در نظر من انتظار چیزی است که انتظار نمی‌رود». یعنی شعر کلام شگفت‌انگیز است. چیزی است که در مخاطب ایجاد شگفتی کند. به‌خاطر همین به شعر «معجزه با کلمات» می‌گویند. این معجزه چگونه به وجود می‌آید؟ با ایجاد مضمون تازه یا بیان تازه از مضمونی کهنه یا نگاهی تازه به سوژه‌ای کهن. تازگی و نو بودن در شعر از اهمیت زیادی برخوردار است. در شعر تو اتفاق نو و تازه در برخورد با پاییز نیفتاده است. چیز جدیدی از ویژگی‌های پاییز به مخاطب نشان نداده‌ای. در ضمن شعر تو دچار «اطناب» شده است. اطناب یعنی زیاده‌گویی. خیلی از کلمات را در این شعر می‌توان حذف کرد، بدون اینکه به شعر لطمه‌ای وارد شود. کلمه ابزار کار شاعر است. در به کار بردن کلمات باید دقت بیشتری داشته باشی. برایت آرزوی موفقیت می‌کنم و منتظر آثار به‌ترت هستم.

دوست خوبم، علیرضا غدیری

داستان‌ات را خواندم. داستان‌ت یک داستان علمی تخیلی یا فانتزی بود. چند ایراد در کار تو وجود داشت. اول اینکه از اسم‌های خارجی استفاده کرده بودی. تو به زبان فارسی می‌نویسی و در کشور ایران زندگی می‌کنی. داستان‌ت باید با فضای ایران همسانی داشته باشد. از اسامی و فضاهای ایرانی استفاده کن. دوم اینکه داستان‌ت سرشار از ماجرا بود و به فضاسازی و توصیف جزئیات نپرداخته بودی. این جزئیات است که یک داستان را می‌سازد. سوم اینکه اتفاقات داخل داستان از فیلم‌ها و کارتون‌ها و کتاب‌های خارجی که دیده بودی اقتباس شده بود. داستان نویسان فانتزی خارجی برای ساختن داستان‌های خود از فرهنگ عامه و افسانه‌ها و اسطوره‌های خود کمک می‌گیرند. مثلاً در داستان هری پاتر نویسنده داستان یعنی خانم رولینگ از اسطوره‌ها و قصه‌های انگلیسی و یونانی بهره فراوان برده است. برای نوشتن یک داستان خواندنی نیاز به مطالعه و تمرین بیشتر داری. برایت آرزوی موفقیت دارم و منتظر داستان‌های بعدی‌ات هستم.

دوست خوبم، مریم نوری

شعرهایت را خواندم. شعرهای خوبی بود. به‌خوبی توانسته‌ام کلمات را در خدمت بیان مضامین و مفاهیم موردنظر به خدمت بگیري. در بعضی از قسمت‌های شعرت می‌توانستی از کلمات کمتری استفاده کنی و شعرت زیباتر شود. مثلاً در شعر دنیای زیبا در انتهای شعر، «مثل تو» اضافه است. در سطر قبل با کلمه «هم» معنای موردنظر را رسانده‌ای و نیاز به تکرار و تأکید نداشت. در شعر نباید همه‌چیز را توضیح داد. شعر مقاله علمی یا درسی نیست. ابهام در شعر می‌تواند به شعر کمک کند به شرطی که این ابهام مغلطه نباشد. در شعرت جایی برای فکر کردن مخاطب هم بگذار. اگر به مخاطب اجازه دهی که قسمتی از شعر را خودش تخیل کند و با تخیلش شعر را ادامه دهد، مطمئناً شعرت بیشتر در ذهن مخاطب خواهد ماند. منتظر شعرهای خوبت هستم.



پرجمعیت‌ترین قلب دنیا

آشنایی با زندگی و شخصیت هنری پرویز شاپور

می‌گوید: «تا کلاس پنجم ابتدایی زبانم شل بود، یعنی گاف را می‌گفتم جیم. وقتی معلم ادبیات می‌گفت کتاب بخوانم، بچه‌ها همه رویشان را برمی‌گرداندند و مرا تماشا می‌کردند. مثلاً در کتاب نوشته بود: بزرگمهر و من این را می‌گفتم: بوذرجمهر. تا رسیدم به کلاس پنجم ابتدایی. یک روز در کلاس شروع کردم به خواندن، بعد دیدم هیچ‌کدام از بچه‌ها سرشان را برنگرداندند که مرا نگاه کنند. فهمیدم زبانم درست شده.»

شاپور در کاریکلماتورهایش با طبیعتی انسانی به سراغ همه‌چیز مخصوصاً طبیعت می‌رود. واقعیت این است که او دنیایی متفاوت و مخصوص به خود دارد. وقتی وارد دفتر نشریه می‌شود، خداحافظی و هنگام رفتن سلام می‌کند. او واقعیت‌ها را جور دیگری می‌بیند. کلمه‌ها را چنان در کنار هم می‌گذارد که می‌توان درباره‌ی بعضی از کاریکلماتورهایش ساعت‌ها صحبت کرد. بیشتر موضوعاتی را که شاپور به سراغ آن‌ها می‌رود، طبیعت و عناصر آن تشکیل می‌دهند.

شاپور عاشق آب، ماهی، تنگ، آبشار، رودخانه، باران، اشک و دریاست. در نوشته‌های شاپور سگ‌ها از گربه‌ها فرار می‌کنند و موش‌ها به خودشان سس گوجه‌فرنگی می‌زنند تا زحمت گربه کمتر شود. هر برگ زرد را پاییز کوچکی می‌داند. در سراب آبتنی می‌کند و از آن ماهی می‌گیرد. پشه‌ها برای شاپور احترام خاصی قائل‌اند، زیرا دستش را از پشه‌بند بیرون می‌گذارد تا پشه‌ها کاملاً ناامید نشوند. بعضی‌ها کاریکلماتور را به اشتباه تقلیدی از اتفاقات ادبی غربی می‌دانند که اصلاً این‌طور نیست. کاریکلماتور کشف تازه‌ای در ادبیات ایران نیست و کوتاه‌نویسی همراه با شوخ‌طبعی و مضمون‌پردازی در ادبیات ما فراوان به‌چشم می‌خورد؛ مثل: فکر شنبه تلخ دارد جمعه‌ی اطفال را عشرت امروز بی‌اندیشه‌ی فردا خوش است (صائب تبریزی) کاریکلماتور سه ویژگی اصلی دارد: کوتاهی، سادگی زبان و غافلگیرکنندگی. البته همین

پرویز شاپور، پدر کوتاه‌نویسی و کاریکلماتور فارسی، پنجم اسفندماه سال ۱۳۰۲ شمسی در قم - به قول خودش - و در تهران - به قول شناسنامه‌اش - از در ورودی زندگی وارد شد و پانزدهم مرداد سال ۱۳۷۸، قلبش برای شنیدن رازی که مرگ با دلش در میان نهاد، سکوت کرد و پیکرش را به گورستان هدیه داد. شاپور در عمری که برای نام‌نویسی روی سنگ قبر فرصت داشت، تحصیل را از «مدرسه‌ی دقیقی» آغاز کرد و رشته‌ی اقتصاد را با مدرک کارشناسی به پایان رساند. سال ۱۳۳۳، در حالی که خودنویسش را از خورشید پر کرده بود، فعالیت مطبوعاتی‌اش را با نشریات اهواز آغاز کرد. سال ۱۳۳۴، پس از بازگشتش به تهران، با نشریات «سپید و سیاه» و «توفیق» شروع به همکاری کرد که آثارش با نام‌های مستعار «کامیار» - پسرش و «مهدخت» - خواهرش - در صفحات «دارالمجانین»، «سب‌یات» و «برخورد عقاید و آرا» به چاپ می‌رسید. |

به تور بیفتند. شاپور از سال ۱۳۷۰ تا پایان عمر با نشریه «گل‌آقا» همکاری داشت. او علاوه بر طنزنویسی کاریکاتور هم می‌کشید. طرح‌هایی خطی و ساده با سنجاق قفلی، موش، گربه و... چند نمایشگاه از آثار او در داخل و خارج از کشور برپا شد. پرویز شاپور درباره‌ی دوران تحصیلش

خردادماه سال ۱۳۴۶، وقتی نوشته‌های کوتاهش در نشریه «خوشه» منتشر شد، اسم کاریکلماتور را روی آن‌ها گذاشته بودند. یک لغت «من درآوردی» که از ترکیب کاریکاتور و کلمات به‌دست آمده است؛ یعنی کاریکاتوری که با کلمه‌ها نوشته شده باشد یا کاری بکنیم که کلمه‌ها

● مرگ رازی را با دلم در میان می‌گذارد
که ضریان قلب برای شنیدنش سکوت
می‌کند.
● آب تنبل دنبال چاله می‌گردد.
● عمر هزارپا کفاف بستن بند کفش‌هایش
را نمی‌دهد.
● قلّه کوه، سنگ قبر ارتفاع است.
● دود سرگرم بالا رفتن از سقوط است.
● آدم ولخرج، قرض پس‌انداز می‌کند.
● خشم آن‌چنان بلایی سر آدم می‌آورد
که کاسه صبرش تبدیل به بشقاب پرنده
می‌شود.
● گلی که بر قلّه کوه می‌روید، حکایت از
کوه‌نوردی بهار می‌کند.
● مسافر جسد خستگی را زیر سایه درخت
به خاک می‌سپارد.

● قفس پرنده کنسرو بی‌عدالتی است.
● برای بادکنک میسر نیست «یک سوزن
به خودش بزند یک جوالدوز به دیگری».
● تا ضد یخ در کاسه سرم نریزم، به قطب
شمال فکر نمی‌کنم.
● چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح
بالاترین تلفات از آن زمان است.
● تمام مردم دنیا به یک زبان سکوت
می‌کنند.
● عزرائیل دست میکروبی را که باعث
مرگم شد، به گرمی فشرد.
● سایه چهار نژاد یک‌رنگ است.
● عشق، قلّه دوست داشتن است.
● گورستان سنگ‌قبری برای کوهستان
باقی نمی‌گذارد.
● پشت سر اغلب خواننده‌ها صفحه
می‌گذارند.
● عاشق خربزه‌ام، زی‌را مثل هندوانه
تخمه‌هایش را در سلول انفرادی حبس
نمی‌کند.
● قلّه پرواز پرنده، بن‌بست پروازش است.

سادگی ممکن است سبب شود که تصور
کنیم، نوشتن این‌گونه جملات خیلی
ساده است که این‌طور نیست. شاید برای
درک بهتر این ماجرا دست به قلم‌شدن
راه مناسبی باشد. در ادامه، ضمن خواندن
چند کاریکلماتور از پرویز شاپور، موضوع
بیشتر روشن خواهد شد. برای مطالعه
کاریکلماتورهای بیشتر می‌توانید به کتاب
«قلبم را با قلبت میزان می‌کنم» مراجعه
فرمایید. این کتاب مجموعه هشت کتاب
شاپور را در دل خود جا داده و توسط
«انتشارات مروارید» منتشر شده است.
● آب در آبشار می‌دود، در رودخانه قدم
می‌زند و در مرداب استراحت می‌کند.
● آدم‌پر فی وقتی به خورشید نگاه می‌کند،
اشک در چشمانش حلقه می‌زند.
● وقتی تصویر گل محمدی در آب افتاد،
ماهی‌ها صلوات فرستادند.
● وقتی هم‌زمان به باران و آفتاب
می‌اندیشم، غرق تماشای رنگین‌کمان
دهنم می‌شوم.
● گربه از درخت بالا می‌رود و من
لیخندزان پایین آمدن درخت از گربه را
به تماشا نشسته‌ام.
● درباره موش حرف می‌زنم. تا سروکله
گربه پیدا شد، حرف‌هایم پا به فرار
گذاشتند.
● پرواز از پرنده جوان بیشتر از
پرنده پیر حرف‌شنوی دارد.
● پرستوی تنبل فرارسیدن بهار
گذشته را بشارت می‌دهد.
● سایه درخت چون ریشه در
خاک ندارد، نمی‌تواند سرپا بایستد.
● سراب کاریکاتور آب است.
● وقتی نیستی نگاهم دست خالی به
چشمم باز می‌گردد.
● وقتی با پیراهن گل‌دار از درخت عربان
پاییزی بالا می‌روم، پرستوی مهاجر
فرارسیدن اختلال حواس را بشارت
می‌دهد.
● قلبم یک در میان برای خودم می‌زند.
● وقتی به ملاقات زمان می‌روم، کلاهم را
به عقربه ساعت می‌آویزم.
● واژه سلام متواضع‌ترین واژه‌هاست.



قول مردانه

شما اگر می‌خواهید بابایتان را دق بدهید، حتماً سری به من بزنید. «من آدم بدبختی هستم...» همه‌اش این جمله در ذهنم می‌چرخد؛ ولی نمی‌دانم چرا به زبانم نمی‌آید. فکر می‌کنم تنها با این جمله است که می‌توانم عذابی را که روی وجدانم سنگینی می‌کند بردارم و برگردم به روزهایی که بابام هر وقت مرا می‌دید، لبخند می‌زد و از حال و روزم می‌پرسید. از درس و مشق. از کارهایم. ولی انگار هیچ راهی وجود ندارد. همه راه‌ها به رویم بسته شده است!

این چندمین باری است که کتابم را برمی‌دارم و می‌روم هال تا بابام سری برگرداند و توجهی به من نکند. ولی بابا دراز کشیده و همه حواسش به تلویزیون است. احمد از اتاق سمیرا بیرون می‌آید و می‌پرد به طرف بابا. بابا انگار نه انگار. حس می‌کنم همه غصه‌های عالم را در دل دارد. تا چند روز پیش، پدر نسبت به کوچک‌ترین اتفاق خانه واکنش نشان می‌داد. حتی وقتی مامان چشم می‌دوخت به صفحه تلویزیون، برای هزارمین بار او را از زل زدن زیاد به تلویزیون نهی می‌کرد. حتی گاهی می‌شد که برای بهتر شستن رخت‌ها راهکارهایی ارائه می‌کرد و اگر مامان راهکارهای او را رد می‌کرد، کاملاً علمی گفته‌هایش را ثابت می‌کرد و آن وقت بود که مادر عصبانی می‌شد و سرش داد می‌کشید: «خسته نمی‌شی مرد؟ واهواه چه قدر حرف می‌زنی تو!» و پدر می‌خندید.

خانه سوت‌و‌کور است. انگار نه انگار که در این خانه پنج نفر آدم زنده، نفس می‌کشند. حتی احمد کوچولو انگار تحت تأثیر رفتارهای پدر - زبانم لال - دچار نوعی بیماری لاعلاج شده است و دیگر از آن شیطنتهایش خبری نیست. نمی‌دانم چه کار کنم که پدر از این حالت دل‌مردگی بیرون بیاید و دوباره نسیم زندگی در این خانه جریان پیدا کند. قبل‌ها هر وقت مادر را عصبانی می‌کردم و پدر از من دفاع می‌کرد، چه قدر کیف می‌کردم! مخصوصاً وقتی این جمله را با متانت می‌گفت: «بگذار بچه اشتباه بکند. اشتباه بخشی از زندگی بچه‌هاست!» اما این چند روز حال پدر چنان گرفته است که حتی مادر هم جرئت آشتی دادن ما را ندارد.

خودم را آماده می‌کنم این بار که رفتم هال، سرفه بلندی بکنم تا پدر حضور مرا حس کند. کتابم را برمی‌دارم و می‌روم. سرفه‌ای می‌کنم و کمی نزدیک می‌شوم. ولی پدر انگار نه انگار. می‌خواهم بلند بگویم: «پدر من آدم بدبختی هستم!» نه: «من آدم بدبختی هستم پدر!» ولی نمی‌توانم. حس می‌کنم هنوز زمان گفتن این جمله نرسیده است. تلفن همراه پدر زنگ می‌زند. روی صفحه

گوشی عکس عمو اکبر، دوست صمیمی بابا می‌افتد. می‌خواهم گوشی را بردارم و بگویم: «عمو سری به بابا بزن، حالش خوب نیست»، ولی تا دستم به گوشی برسد، صدای گوشی قطع می‌شود. قبل‌ها وقتی عمو اکبر زنگ می‌زد، بابا صدای مادر بزرگ را درمی‌آورد و عمو را سرکار می‌گذاشت. گاهی ادای مرد دیگری را درمی‌آورد و می‌گفت: «عرضم به حضور شما که این گوشی واگذار شده!»

گوشی دوباره زنگ می‌زند. بابا برای اینکه از شرش راحت شود، گوشی را خاموش می‌کند و زل می‌زند به صفحه تلویزیون؛ ساکت و بی‌حرکت. خاموش. دارم دیوانه می‌شوم. چیزی به آخر شب نمانده است. می‌خواهم همین امشب قال قضیه را بکنم. یک کاری بکنم که بابا مثل چند سال پیش با کمر بندش تهدیدم کند. قبل‌ها تهدید می‌کرد با کمر بند می‌افتد به جانم و من فکر می‌کردم چه اتفاق وحشتناکی خواهد افتاد! ولی هرگز چنین اتفاقی نیفتاد.

بعدها دیگر هیچ وقت مرا تهدید به زدن با کمر بند نکرد. عصبانی که می‌شد، می‌گفت من بزرگ شده‌ام. حتی یک‌بار که خیلی شدید عصبانی شد گفت: «آخه زدن مال حیوانه، مگه تو حیوان شدی نعوذبالله!» و از آن پس، مطمئن شدم که واقعاً بزرگ شده‌ام و باید اخلاق و رفتارم را اصلاح کنم. همان روزها شروع کردم به مسواک زدن. چند شبی مرتب مسواک زدم. حتی برای اینکه بابا خوش حال بشود، نخ دندان هم می‌کشیدم و می‌خوابیدم. بابا چه قدر خوش حال می‌شد، وقتی می‌دید من از اساس متحول شده‌ام: «آفرین، مسواک زدن فواید زیادی داره، از جمله اینکه بزرگ که شدی مجبور نیستی هر روز بری دندان پزشکی و به عالمه پول خرج کنی...» همان روزها مادرم گفت که خوش حال کردن پدر، مثل خوش حال کردن خداست.

دوباره مسواک را برمی‌دارم. در دست‌شویی را نیمه‌باز می‌گذارم تا بابا متوجه بشود که من دارم مسواک می‌زنم. می‌دانم چه قدر از مسواک زدن من ذوق می‌کند. مسواکم تمام می‌شود، ولی هیچ فرقی به حال بابا نمی‌کند. می‌خواهم بلند و خیلی حساب‌شده بگویم: «من آدم بدبختی هستم پدر!» ولی حالا که همه خوابیده‌اند، گفتن چنین جمله‌ای همه را از خواب بیدار خواهد کرد.

بابا قبلاً تهدید کرده بود که چیزی نمانده از دست ما سر به کوه و بیابان بگذارد. می‌ترسم همین امشب تهدیدش عملی بشود. وقتی تصورش را می‌کنم که بابا سر به کوه و بیابان گذاشته است، هم می‌ترسم و هم خنده‌ام می‌گیرد. ولی راستش دیگر دارم دیوانه می‌شوم. همه‌اش تقصیر من است. اگر آن شب با گوشی‌ام آن قدر ور نمی‌رفتم، بابا هم عصبانی نمی‌شد. این چندمین گوشی است که خریدنش را به بابا تحمیل کرده‌ام. مشکل بزرگ من این است که در این چند سال گوشی بابا هیچ طوریش نشده است، اما من سه‌بار گوشی عوض کرده‌ام.

بابا بارها تذکر اساسی داده بود که گوشه فقط برای صحبت کردن درست شده است. اما خداییش من تنها کاری که با گوشه نمی‌کنم صحبت کردن است. بابا بارها و بارها تأکید کرده بود که من گوشه را خریده‌ام که تو همیشه در دسترس باشی، ولی اعتراف می‌کنم که من هیچ‌وقت در دسترس نبوده‌ام. اقرار می‌کنم که آن زمان‌ها که گوشه نداشتم، بیشتر در دسترس بودم. نمی‌دانم اگر من جای بابام بودم چه کار می‌کردم. بابا گاهی که عصبانی می‌شد می‌گفت: «ای کاش خدا پسری بهت بده که مثل خودت باشه!» وای! اگر خدا پسری مثل خودم به من بدهد، من... نمی‌دانم... خدا نکند. نه خدایا، من پسری مثل خودم نمی‌خواهم. ولی فکر می‌کنم بالاخره آه پدر مرا می‌گیرد و روزی پسری مثل خودم تلاقی کارهایم را سرم درمی‌آورد.

بالاخره پدر تلویزیون را می‌بندد. سپس خیلی سنجین از جا برمی‌خیزد. صورت شکسته‌اش بیشتر از هر چیزی به چشم می‌آید. دلم می‌خواهد خودم را بیندازم بغل بابا و آرام بگویم: «من آدم بدبختی هستم پدر!» ولی هر چه فکر می‌کنم می‌بینم اگر آرام بگویم، حق مطلب ادا نمی‌شود. نه نمی‌شود. تا بابا بیاید و برود به دست‌شویی می‌خواهم این کار را بکنم. ناگهان به خودم جرئت می‌دهم و بی‌واهمه جلوی بابا سبز می‌شوم. بابا از ترس کمی عقب می‌پرد، ولی من بدجوری بغضم می‌ترکد. با گریه بلند همه را از خواب بیدار می‌کنم. احمد با گریه از خواب می‌پرد و «من آدم بدبختی هستم پدر!» قاطی گریه‌هایم می‌شود. معلوم نیست چه می‌گویم. سرم را روی شکم بزرگ بابا می‌گذارم و بلندبلند گریه می‌کنم. وقتی دست‌های نوازشگر پدر را روی موهایم حس می‌کنم، دماغم را بالا می‌کشم و خیلی قشنگ و شمرده می‌گویم: «من آدم بدبختی هستم پدر!»

اشک از گوشه چشمان پدر می‌جوشد. زل می‌زند به چشمانم. نگاهش حرف‌های نگفته زیادی دارد، ولی وقتی زبان باز می‌کند، آرام می‌گوید: «درست رو بخون پسر، همه غصه‌های من برای اینته که تو بی‌خیال درسات شدی!»

گریه‌ام بلندتر می‌شود. دست پدر را می‌بوسم و می‌گویم: «به خدا قول می‌دم خوب بخونم، بابا قول می‌دم، تو رو خدا بابا اخم‌هاتونو وا کنین. تو رو خدا لبخند بزنین!»



مشاعره با تلفن همراه

«مشاعره» کتابی است دیجیتالی برای گوشی‌های اندرویدی و حاوی مجموعه‌ای از اشعار که عمدتاً دوبیتی هستند. این اشعار به ترتیب حروف الفبا دسته‌بندی شده‌اند. به این ترتیب که شما با انتخاب هر یک از حروف الفبا از فهرست کتاب، می‌توانید به مجموعه‌ای از اشعار که با آن حرف آغاز می‌شوند دسترسی پیدا کنید. این کتاب منبع بسیار خوبی برای دوست‌داران شعر و ادبیات و به‌خصوص علاقه‌مندان به صنعت مشاعره است. برخی از امکانات آن به شرح زیر است:

- محیطی زیبا و کاربرپسند
- سرعت بسیار بالا در اجرا و هنگام

استفاده

- دارا بودن دو حالت شب و روز برای مطالعه راحت‌تر
- امکان تنظیم کتاب برای روشن ماندن یا نماندن صفحه هنگام مطالعه

- قابلیت تغییر اندازه متون
- قابلیت تنظیم فاصله بین خطوط
- قابلیت تغییر رنگ متون

قول و غزل

این اثر در یک لوح فشرده با نام «قول و غزل» و یک لوح فشرده تصویری شامل کنسرتی در فرهنگسرای نیاوران (شهریور ۱۳۹۰) با همراهی تمبک پدرام خاورزمینی و حمید قنبری است. قطعات سی‌دی عبارتند از: «غزل در همایون»، «قول در چهارگاه»، «غزل در چهارگاه»، «قول و غزل (براساس مقام بیاتی حسینی)» و «فرح‌فضا». این مجموعه توسط موسسه فرهنگی هنری ماهور در بهمن ماه سال گذشته وارد بازار شده است.

یادگیری اصطلاحات انگلیسی

آیا مایلید اصطلاحات زبان انگلیسی را فرا بگیرید؟ نرم‌افزار «یادگیری اصطلاحات انگلیسی» این امر را برای شما بسیار آسان می‌سازد (شامل اصطلاحات رسمی امریکن). نرم‌افزار مزبور دارای ویژگی‌هایی به این شرح است:

- ترجمه فارسی
- معادل انگلیسی
- امکان مشاهده فصلی/ موضوعی
- امکان مشاهده براساس ترجمه
- جست‌وجو در متون فارسی
- جست‌وجو در متون انگلیسی
- راحتی استفاده
- تست‌شده روی نمایشگرهای گوناگون

- به‌روز رسانی شده (ارتقای گرافیک و افزایش اصطلاحات)

سایت رشد

این شماره، آخرین شماره از سری بیست و نهم مجله جوان است. می‌دانیم همان‌طور که ما دلمان برای شما تنگ می‌شود، شما هم صبورانه انتظار دیدن سری جدید مجله خودتان را از اول سال تحصیلی جدید می‌کشید. اما راهی وجود دارد که اگر در طول تابستان خواستید یادی از ما بکنید و یا اگر در در طول سال گذشته شماره‌هایی از مجله به دستتان نرسیده می‌توانید به سایت رشد سری بزنید و از قسمت‌های مختلف آن لذت ببرید.

سایت رشد با پوشش وسیعی تمامی مجلات، اخبار مربوط و بخش‌های جذابی را برای شما تدارک دیده است. در سایت منتظران هستیم.

www.roshdmag.ir





مرجع

هر کدام از ما تا به امروز مرجع تقلید خودمان را انتخاب کرده‌ایم و هر کدام از ما گاهی دچار سؤالاتی بنیادین و مهم می‌شویم که پاسخ آن‌ها را نمی‌دانیم. دسترسی به مراجع تقلید گاهی از طریق تلفن سخت می‌شود. خوب است برای پیدا کردن پاسخ سؤالاتمان که گاهی بی‌نهایت برای ما حساس‌اند، به سایت این مراجع رجوع کنیم. سایت آیت‌الله‌سیدموسی شبیری زنجانی توسط جمعی از دوستداران و ارادتمندان این مرجع عالیقدر راه اندازی شده است و عنوان‌های بخش‌های گوناگون آن عبارت‌اند از:

زندگینامه، دروس، توضیح‌المسائل و بخش‌های دیگری که هر کدام پاسخگوی نیاز و علاقه شما است. شما هم می‌توانید با مراجعه به این وبگاه از احکام رساله ایشان مطلع شوید.

سؤال: حکم فراموش کردن قنوت چیست؟

جواب: اگر عمداً قنوت نخواند قضا ندارد، و اگر فراموش کند و پیش از آن که به اندازه رکوع خم شود یادش بیاید، مستحب است بایستد و بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکوع قضا کند و اگر در سجده یادش بیاید مستحب است بعد از سلام نماز قضا نماید.

www.zanjani.almaktab.ir

۴ کتاب، ۴ خوش‌شانسی

با یک جست‌وجوی کوتاه می‌توانید اطلاعات این کتاب‌ها را بیابید و آن‌ها را بخرید؛ هفت کتابی که جزء بهترین کتاب‌های چاپ شده برای گروه سنی دبیرستان هستند:

الله‌وردی خان (غلامی که سلطان شد)،
جعفر تونزنده‌جانی، انتشارات مدرسه

تلفن: ۸۸۷۱۵۵۴۵



دایرة المعارف فوتبال، کلایو گیفورد، ترجمه:
جواد آزمون، انتشارات محراب قلم

تلفن: ۲۲۶۱۲۴۴۳



اسحاق نبوتن، ناتالی مایرا روزینسکی، ترجمه:
رضا علیزاده، نشر ققنوس.

تلفن: ۶۶۴۱۳۳۶۷



زیرخاکی، مجید قیصری، نشر افق

تلفن: ۶۶۴۱۳۳۶۷



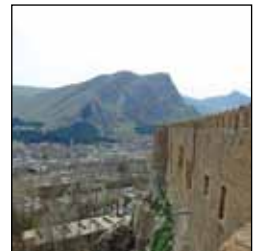
قلعه افلاک

فلک‌الافلاک قلعه‌ای تاریخی در مرکز شهر خرم‌آباد در استان لرستان است. فلک‌الافلاک با نام قلعه دوازده‌برجی هم شناخته می‌شود. قلعه فلک‌الافلاک بر بالای تپه‌ای مشرف به شهر خرم‌آباد قرار گرفته و یکی از زیباترین آثار تاریخی و گردشگری درون شهر خرم‌آباد است. این بنا مربوط به دوره ساسانیان است.

این قلعه به لحاظ موقعیت استراتژیکی خود در قرن چهارم هجری قمری به عنوان مقر حکومت آل حسنویه و گنجور در زمان آل‌بویه در آمد.

همچنین خزانه حکومتی خاندان بدر در قرن چهارم هجری و مقر حکومتی اتابکان لر کوچک و والیان لرستان در دوره صفویه تا قاجار و سرانجام پادگان نظامی و زندان سیاسی در دوران پهلوی اول و دوم از مهمترین کاربردهای قلعه در گذشته محسوب می‌شود.

این اثر ارزشمند در سال ۱۳۴۹ از ارتش به وزارت فرهنگ و هنر سابق واگذار شد و در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسید. در سال ۱۳۵۴ این بنا با راه‌اندازی موزه مردم‌شناسی و مفرغ‌های لرستان به موزه تبدیل شد. در سال‌های اخیر با مرمت نمای بیرونی و داخل قلعه موزه‌های باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، آزمایشگاه مرمت اشیاء، مرکز فروش تولیدات فرهنگی و چاپخانه سنتی در این مجموعه فرهنگی تاریخی راه‌اندازی شده‌است.





رستم و حکیم توس

۲۵

اردیبهشت

بزرگداشت سعدی

۱ اردیبهشت

سلطان ملک سخن

پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست و غلام دیگر دریا را ندیده بود و محنت کشتی نیازموده، گریه و زاری در نهاد و لرزه بر اندامش اوفتاد. چندان که ملاطفت کردند آرام نمی‌گرفت. حکیمی در آن کشتی بود، ملک را گفت: «اگر فرمان دهی من او را به طریقی خاموش گردانم» گفت: «غایت لطف و کرم باشد بفرمود تا غلام را به دریا انداختند. باری چند غوطه خورد. مویش گرفتند و پیش کشتی آوردند. به‌دو دست در سکان کشتی آویخت. چون بر آمد به گوشه‌ای نشست و قرار یافت. ملک را عجب آمد پرسید در این چه حکمت بود؟ گفت از اول محنت غرق شدن ناچشیده بود و قدر سلامت کشتی نمی‌دانست. همچنین قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید. (حکایت هفتم از باب یکم گلستان سعدی)

حکایات و اشعار سعدی شاعر شیرین‌سخن قرن هفتم، طی سال‌ها سینه‌به‌سینه و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است به قول محمدعلی فروغی: «سعدی سلطان ملک سخن است؛ کلام در دست او مانند موم است. هر معنایی را به عبارتی ادا می‌کند که از آن بهتر، زیباتر و موجزتر ممکن نیست.»

بزرگداشت فردوسی

سلطان محمود با غرور بر تخت تکیه داده بود و وزیران و سردارانش گوش به فرمان او ایستاده بودند. در کنار جمع مردی با چهره‌ای مهربان و آرام ایستاده بود. او کسی نبود جز حکیم ابوالقاسم فردوسی. سلطان از او خواست تا پیش بیاید. سپس با طعنه به او گفت: «شاهنامه‌ات را خوانده‌ام. خود هیچ نیست مگر حدیث رستم. در حالی که سپاه من هزاران مرد چون رستم دارد.»

فردوسی در حالی که لبخند تلخی می‌زد، گفت: «خدای تعالی هیچ بنده‌ای چون رستم نیافریده و نخواهد آفرید.» و با خاطری رنجیده از دربار بیرون رفت. سال‌ها گذشت، سلطان محمود و لشکریانش در حال بازگشت از هندوستان بودند. در راه به قلعه‌ای رسیدند. سلطان پیکی روانه کرد تا آن قلعه را تسلیم کنند. وقتی قاصد برگشت سلطان از وزیرش پرسید: «به نظر تو آن‌ها چه پاسخی داده‌اند.» وزیر بی معطلی خواند:

«گر جز به کام من آید جواب من و گرز و میدان افراسیاب»
سلطان پرسد: «این شعر از کیست که در آن مردانگی جاری‌ست؟» وزیر گفت: «از حکیم ابوالقاسم فردوسی.» وقتی سلطان محمود به غزنه باز می‌گردد، دستور می‌دهد هدایایی نزد فردوسی ببرند و از او دلجویی کنند اما هنگامی که کاروان هدایای سلطان رسید، پیکر فردوسی را به سوی باغ زیبای توس می‌برند.



بزرگداشت خیام

۲۸
اردیبهشت

شاعر ریاضی دان
آیا خیام شاعر همان خیام
ریاضی دان است یا نه. بحث‌های
فراوان شده است و کتاب‌های بسیاری
نوشته‌اند. برخی می‌گویند خیامی
ریاضی دان با خیام شاعر یکی نیستند
و دو شخصیت مستقل هستند و نیز
بسیاری دیگر از پژوهشگران خیام و
خیامی را یک نفر می‌دانند و او را
شاعری ریاضی دان و یا ریاضی دانی
شاعر می‌شناسند.

حکیم عمر خیام در زمان سلطان
جلال الدین ملک‌شاه سلجوقی
زندگی می‌کرد. هنگامی که سلطان
تصمیم به اصلاح تقویم گرفت از
خیام و چند تن از دانشمندان دعوت
کرد. این گروه پس از چهار سال
تقویم جلالی را بنیاد نهادند.

در تقویم جلالی، زمان برحسب
گردش زمین به دور خورشید
محاسبه می‌شود. آغاز سال جلالی
نخستین روز بهار است و مدت زمان
سال خورشیدی ۳۶۵ شبانه روز
است.

بزرگداشت مقام معلم

۱۲
اردیبهشت

آموزگار

دولت جان‌پرور است صحبت آموزگار
خلوت بی‌مدعی، سفره‌بی‌انتظار
خیز و غنیمت شمار جنبش باد ربیع
نالۀ موزون مرغ، بوی خوش لاله‌زار
روز بهارست خیز تا به تماشا رویم
تکیه بر ایام نیست تا دگر آید بهار
برگ درختان سبز پیش خداوند هوش
هر ورقی دفتر است معرفت کردگار

سعدی



میلاد حضرت زهرا(س)

۱۱
اردیبهشت

انا اعطیناک الکوثر

پیامبر هنوز چند قدمی از عاص دور نشده بود که صدای خنده او را شنید. متوجه گفت‌وگوی
عاص با همراهش شد.

پسر وائل با که سخن می‌گفتی؟

با ابتر!

منظورت محمد پسر عبدالله است؟

آری.

پیدا بود که حرف‌هایش در عاص تأثیری نگذاشته بود. عاص حتماً شنیده بود که خدای
محمد(ص) هیچ مردی را تنها به‌خاطر جنسیت بر زنان برتری نمی‌دهد. پیامبر بارها به آن‌ها
گفته بود که به‌والدینتان احترام بگذارید و به آن‌ها نیکی کنید. نگفته بود که فقط به پدرتان
احترام کنید و مادرتان را رها کنید. اما چه فایده! دریغ از گوشی که بشنود و به دل بسپارد.
یاد مادر مهربانش افتاد، یاد دایه‌اش حلیمه، یاد فاطمه بنت اسد که بعد از آمنه، بی دریغ
برایش مادری کرده بود و خدیجه که با همه ثروت و دارایی‌اش، سخاوتمندانه از او حمایت
می‌کرد. خدا را شکر کرد. ناگهان احساس سبک و نوازشگری بر جان‌ش نشست. این حال را
خوب می‌شناخت. نسیم ملایمی چهره‌اش را نوازش داد. جبرئیل در گوشش زمزمه کرد: «انا
اعطیناک الکوثر...» ما به تو کوثر عطا کرده‌ایم؛ پس برای پروردگارت نماز بگذار و قربانی کن
که بدخواه تو خود ابتر است.

دور کره زمین با ساعت مادر بزرگ!

و در یک سال یا ۳۶۵ روز:

$$100/48 \times 365 = 36675/2$$

و در ۱۰۰ سال این عقربه مسافتی حدود:

$$36675/2 \times 100 = 3667520$$

۳۶۶۷۵۲۰ سانتیمتر را رفته است.

می‌دانیم که هر متر برابر است با ۱۰۰ سانتی‌متر. بنابراین این عقربه در این ۱۰۰ سال طولی به اندازه

$$3667520 \div 100 = 36675/2$$

۳۶۶۷۵/۲ متر را چرخیده است. و با حساب اینکه هر کیلومتر ۱۰۰۰ متر است، می‌شود:

$$36675/2 \div 1000 = 36/67520 \text{ کیلومتر}$$

معلوم شد عقربه ساعت‌شمار ۳۶ کیلومتر راه پیموده است. به همین ترتیب رفته سرخ عقربه‌های دقیقه‌شمار و ثانیه‌شمار تا ببینیم این عقربه‌ها چند کیلومتر را در این ۱۰۰ سال چرخیده‌اند!

عقربه دقیقه‌شمار با طول ۱۰ سانتی‌متر مسافت ۱۲۸/۵۵۰ کیلومتر را طی کرده است.

ناگفته پیداست که بیشترین مسافت را در بین عقربه‌های ساعت عقربه ثانیه‌شمار می‌پیماید. چرا که در هر ساعت ۶۰ دور می‌گردد. بنابراین عقربه ثانیه‌شمار به طول ۱۲ سانتی‌متر در صد سال، ۳۹۶۰۹/۲۱۶ کیلومتر را طی می‌کند.

می‌دانید؟ ۳۹۶۰۹ کیلومتر

چه فاصله‌ای است؟

برای فهم این عدد بهتر است بدانید که محیط کره زمین روی نصف‌النهار ۳۹۹۴۴ کیلومتر است. یعنی عقربه ثانیه‌شمار ساعت خانه مادر بزرگ در ۱۰۰ سال گذشته تقریباً یک دور کامل محیط کره زمین را طی کرده‌است!

اولین ساعت‌ها حدود شش قرن قبل از میلاد توسط بابلی‌ها ساخته شدند. در آن زمان، آن‌ها عدد ۶۰ را برای آنکه مبنای تقسیم‌بندی ساعت قرار گیرد، مناسب تشخیص دادند، زیرا از نظر آن‌ها عدد ۶۰ به اعداد ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۲۰، ۳۰ و خود ۶۰ قابل تقسیم است. همچنین تقسیم‌بندی دایره به ۳۶۰ درجه که مضربی از ۶۰ است هم از کارهای بابلیان است.

مادر بزرگ من یک ساعت قدیمی ۱۰۰ ساله دارد که حدود ۱۰۰ سال است که کار می‌کند. به این فکر می‌کردم که نوک عقربه‌های ساعت‌شمار، دقیقه‌شمار و ثانیه‌شمار این ساعت ۱۰۰ سال است که محیط دایره‌هایی به شعاع ۱۰، ۸ و ۱۲ سانتی‌متر را دور می‌زنند. از خودم سؤال کردم که این عقربه‌ها قرن گذشته چه مسافتی را پیموده‌اند؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا محیط دایره‌ای به شعاع ۸ سانتی‌متر را محاسبه کردم:

$$2 \times 3.14 \times 8 = 50.24 \text{ سانتی‌متر}$$

یعنی که عقربه ساعت‌شمار در هر ۱۲ ساعت محیط دایره‌ای به مسافت ۵۰/۲۴ سانتی‌متر را طی می‌کند. چون در هر شبانه‌روز دو مرتبه این مسافت را می‌پیماید؛ داریم:

$$50.24 \times 2 = 100.48 \text{ سانتی‌متر}$$



Estamboli Polo

Persian Potato Beef tomato Rice

Ingredients

- Ground red meat (I use beef) - about 1 lb
- Potatoes peeled and diced into «jewel sized» cubs
- Diced tomatoes (do not drain) - 1 can (28oz)
- Basmati rice - 2 cups
- Onions - 2 large
- Garlic - 3 cloves
- Teaspoon cinnamon
- Teaspoon Turmeric
- Salt and Pepper to taste
- Vegetable Oil- about half a cup
- Water - about a half a cup

How to Prepare

Start by frying your ground red meat. I use beef, but lamb and veal is fine too. Cut 1 onion into small cubes and add with some oil (about 3 table spoons minimum) into a heated frying pan. Add your meat as well as your spices and start frying. Once your meat has started browning, add in your minced garlic. Until your meat browns completely you can start your potatoes in another frying pan. Cut your potatoes into small cubes (like 1.5 cm cubes) Fry until nice and golden with some oil, salt and pepper. set aside. Cut up your last onion into small cubes, fry with some more oil until golden brown. set aside. So by now your meat is nice and brown, and you have your potatoes and your golden onions.

Time for the rice.

Wash rice basically until the water is no longer cloudy. After draining your last rinse, add just enough water so that it does not come over your rice. Then add in your large can of diced tomatoes. Mix in a pinch more of cinnamon and pepper. Add in your onions along with a half a cup of water. Stir gently. Turn on the stove and bring your mixture to a boil. Once your rice starts bubbling a bit, turn it down to a low/medium. Now add in your potatoes, and meat, stir gently. Add in a minimum of 2 tablespoons of oil or butter. Place your lid. and wait. After about 45 min, yor food is ready. Serve with plain yogurt OR pickled vegetables. Enjoy it!



گرافیک، نور و نقاشی

گفت و گو با یک کارگردان جوان

ژانپار طهماسبی

سال تولد: ۱۳۷۰

شغل: دانشجوی رشته گرافیک

محل زندگی: سنندج



دفعه انتشارات و تکنولوژی آموزش

سابقه فعالیت هنری: شرکت در جشنواره رشد با فیلم «اردک من». این فیلم در جشنواره‌های عراق و اسپانیا نیز به نمایش درآمده است. برنده جایزه برای فیلم «غرق شدن در آب» در این جشنواره.

خوانده است. وقتی من پلانی دارم که درباره مرگ است باید بدانم چه نور و رنگی را به کار ببرم. زمانی که فیلم من شاد است باید بلد باشم نور مناسبی به سکانس فیلمم بدهم.

● یعنی می‌خواهی این رشته‌ها را هم ادامه بدهی؟

نه، قطعاً برای ارشد و دکترا سینما خواهم خواند.

● آرزوی سینمایی تو چیست؟

بردن جایزه اسکار

● سه فیلم به ما پیشنهاد بده تا ببینیم.

«طعم گیلان» و «خانه دوست کجاست» آثار عباس کیارستمی و فیلم «دونه» ساخته امیر نادری.

● چرا کارگردان شدی؟

کارگردانی نوعی مدیریت است. من کار هنری را دوست داشتم، بنابر این مدیریت در یک کار هنری را انتخاب کردم.

● چه شد که کارگردان شدی؟

کلاس پنجم ابتدایی در یک فیلم بازی کردم. گذشت تا سال دوم دبیرستان که متوجه شدم در هنرستان رشته‌ای به اسم «تصویربرداری» هست. پس تغییر رشته دادم. بعد هم شروع کردم به فیلم‌سازی. همان سال فیلمی به اسم «بازی عروسک‌ها» ساختم که در جشنواره کودک آلمان هم شرکت کرد. سال سوم هم «اردک من» را ساختم.

● تو برای ساختن فیلم‌هایت امکانات دریافت می‌کنی؟

الآن بله، اما قبلاً که هنوز فیلم‌هایم به جشنواره‌ها نرفته بودند، با بودجه خودم فیلم‌هایم را می‌ساختم.

● گفتی کارگردانی نوعی مدیریت است. این نوع مدیریت سخت نیست؟

چرا. تو باید همه چیز را کنترل کنی. باید مسئولیت آدم‌ها را بپذیری و این مسئولیت‌ها به تو فشار می‌آورند. یادم می‌آید سر فیلم «اردک من» دو روز بستری شدم. یک روز اگر هوا ابری شود یا ناگهان اعلام کنند تعطیل عمومی است، آن وقت همه برنامه‌های تو تغییر می‌کنند. من همه این‌ها را با تمام سختی‌هایش قبول کرده‌ام.

● می‌خواهی به ساخت فیلم در کردستان ادامه بدهی؟

من معتقدم هر فیلم‌سازی در محل زندگی خودش می‌تواند فیلم بهتری بسازد. چون به فرهنگ و آداب و رسوم آن محل تسلط دارد. اینجا امکانات کم است، اما قشنگی‌اش این است که بتوانی با امکانات کم کار کنی. اگرچه امکانات کم است، اما ما محتوا می‌سازیم و این خوب است.

● تو داری رشته گرافیک می‌خوانی، گرافیک چه ربطی به کار سینما دارد؟

گرافیک، نقاشی و رنگ و نور، پایه و اصل سینما هستند. اگر من رنگ و نور را نشناسم و ندانم برای مثال رنگ قرمز چه وقت‌هایی به درد کار من می‌خورد، نمی‌توانم اثر خوبی خلق کنم. این مهم است که تو اطلاعاتی از این دست داشته باشی، حتی عباس کیارستمی هم نقاشی

